

تاریخ، صنعت در حال توسعه

مدخلی بر فلسفه تاریخ: گذشته، حال، آینده*

(۱)

مایکل استنفورد

ترجمه حسینعلی نوذری

بحث و کنکاش درخصوص عرصه دانما در حال گسترش فلسفه تاریخ، رهیافتهای نظری و رویکردهای فلسفی به تاریخ، تحول در شیوه‌های سنتی و کلاسیک تاریخنگاری، پژوهش در روش‌شناسیهای جدید تاریخ، بررسی رابطه تاریخ با رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و علوم انسانی، تأثیر و تأثر متقابل این حوزه‌ها، تحلیل بسترهای چالش‌برانگیز فکری و نظری در فلسفه تاریخ، بررسی میزان کاربرد و انطباق مفاهیم و مضامین روش‌شناختی و معرفت‌شناختی علوم تجربی، علوم اجتماعی و علوم انسانی با فاکتورهای تاریخی؛ و در نهایت، تلاش برای تدوین «علم تاریخ» و ارائه راهکارهای تعریف شده علمی مبتنی بر پارامترهای منطقی - عقلانی و کوشش برای تدوین و ارائه فلسفه‌های نظری یا جوهری تاریخ از یک سو و فلسفه‌های تحلیلی یا انتقادی تاریخ از سوی دیگر طی چند دهه اخیر، در محافل علمی و آکادمیک غرب رشد بسیار شتابان و فزاینده‌ای به خود گرفته است. به طوری که در نگاه نخست به نظر می‌رسد همگامی با این تحولات پرشتاب و دستاوردهای انبوه آن برای ما بسیار دشوار است زیرا در این عرصه نیز مانند سایر حوزه‌ها شاهد نوعی تأخیر زمانی هستیم.

لیکن این شتاب فزاینده و حجم انبوه دستاوردها نباید موجب یأس و انفعال گردد، بلکه باید با آن به مثابه مایه هشدار و عبرت برخورد کرد و تلاش نمود تا خلأ مذکور پر گردد و بر این تأخیر زمانی فائق آییم. نخستین گام در این راه آشنایی با

* گفتار حاضر ترجمه‌ای است از «مقدمه» و «فصل نخست» کتاب زیر:

Michael Stanford, *An Introduction to the Philosophy of History*, Oxford: Blackwell, 1997.
Introduction and Philosophy of History and the Social Sciences, pp. 1-49.

این تحولات پرشتاب و دستاوردهای فکری و نظری آنهاست که در قالب انواع کتب، مقالات و رسائل تحقیقی چاپ و منتشر می‌شوند. گام بعدی، و البته مهم‌تر، عبارت است از پرداختن به بحث‌های تحلیلی و عمیق علمی در حوزه‌های تاریخنگاری، روش‌شناسی تاریخ و مباحث نظری در حوزه تاریخ و فلسفه تاریخ به ویژه در ارتباط با تاریخ ایران.

یکی از رسالتهای خطیری که «بخش مباحث نظری» فصلنامه تاریخ معاصر ایران داعیه‌ای اهتمام بدان را دارد تلاشهایی، هرچند کوچک، در جهت پرداختن به این مهم از طریق گزینش مقالات اساسی و جدی علمی - آکادمیک در حوزه‌های مختلف مباحث نظری و فکری در تاریخ، شیوه‌ها و مکاتب مختلف تاریخنگاری، فلسفه تاریخ، شیوه‌های تحقیق و روش‌شناسی در تاریخ و ... است. نگاهی تحلیلی - تطبیقی به سلسله مقالات مباحث نظری فصلنامه از نخستین شماره دوره جدید آن در بهار ۷۶ تاکنون، مؤید و آشکارکننده جنبه‌هایی از این تلاش خواهد بود. این حرکت در واقع ناشی از احساس خلأ مباحث نظری به ویژه در عرصه فلسفه تاریخ، روش‌شناسی تاریخی و تاریخنگاری در مراکز علمی و دانشگاهی کشور بود. احساس این خلأ و ضرورت پرداختن به آن تنها از سوی اولیا و دست‌اندرکاران نشریه تأکید نشده است، بلکه بسیاری از خوانندگان فصلنامه و علاقه‌مندان به حوزه مباحث نظری به ویژه استادان و دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری تاریخ و برخی رشته‌های علوم اجتماعی از مراکز علمی و دانشگاههای مختلف کشور طی تماس با فصلنامه و ارسال نامه، ضمن تأکید بر این خلأ نظری و تشویق و ترغیب فصلنامه به ادامه این مباحث، خواستار چاپ مقالات یاد شده در مجموعه‌ای مستقل شدند تا به عنوان منبع درسی مورد استفاده قرار بگیرد.

در شماره حاضر بخش اول مقاله‌ای از مایکل استنفورد انتخاب و درج شده است. در بخش نخست این مقاله موارد زیر مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند: اهمیت و جذبه تاریخ، مختصات فلسفی تاریخ، غفلت از فلسفه تاریخ در دوران معاصر، وضعیت کنونی فلسفه تاریخ، نحوه ارتباط فلسفه تاریخ با دیگر رشته‌ها، فلسفه تاریخ و دغدغه‌های معاصر، و بالاخره آینده فلسفه تاریخ. بخش دوم این مقاله که در شماره آینده به چاپ خواهد رسید، به‌طور مفصل با، ورود به جزئیات، به رابطه سه‌گانه بین تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی می‌پردازد. در اینجا با توجه به دیدگاههای نویسنده در پیشگفتار کتاب، اشاره‌ای کوتاه به مفهوم تاریخ و فلسفه تاریخ خواهیم داشت.

یکی از نکات اصلی در بحثها و مطالعاتی که درباره فلسفه تاریخ صورت می‌گیرند، این است که تعابیر و اصطلاحات متنوع و متعددی به کار گرفته می‌شوند که فهم و درک آنها مستلزم تأمل و دقت نظر است. پاره‌ای از این تعابیر به رفتار و کارکرد تاریخ یا به تعبیر کلی به فاکتورهای تاریخی اشاره دارند. پاره‌ای دیگر، مثلاً

عبارتی نظیر «گفت‌وگوی مداوم» یا «منازعه بی پایان» به ماهیت و سرشت حقیقی تاریخ به عنوان مطالعه گذشته، رخداد‌های گذشته، احوال و آراء و افکار گذشتگان، و تبیین، ارزیابی و تحلیل موارد مذکور اشاره دارند. واژه تاریخ را می‌توان به شیوه‌ای ابهام‌آمیز و دوگانه در توصیف دو نگره یا توالی به کار برد: نخست در توصیف توالی وقایع و حوادث رخ داده، و دوم در توصیف ارزیابیها و تحلیل‌های ما از حوادث و وقایع مذکور. اصطلاح «فلسفه تاریخ» نیز واجد این ابهام و دوگانگی است: فلسفه تاریخ می‌تواند تلاشی عقلانی برای دست یافتن به مفاهیم برداشتها و تصورات عام یا انتقادی هم درباره نگره نخست از تاریخ و هم درباره نگره دوم آن باشد.

تا حدود نیمه نخست قرن بیستم یعنی دهه ۱۹۵۰ میلادی، فلسفه تاریخ معمولاً به معنای تلاش برای دستیابی به مفاهیم و تصورات عام یا انتقادی درباره تاریخ به مثابه سیر حوادث و وقایع (نگره نخست از تاریخ) بود. لیکن از دهه ۵۰ به بعد معمولاً به معنای دوم آن یعنی تلاش برای تدوین مفاهیمی عام یا انتقادی درباره تاریخ به مثابه تحلیل و ارزیابی ما از حوادث و وقایع به کار رفته است. بدین ترتیب فلسفه تاریخ نیز برای خود واجد تاریخ مشخص و معینی است، و ما در کل، شاهد چهار نوع توالی یا نگره هستیم: تاریخ به مثابه وقایع، تاریخ به مثابه تحلیل وقایع، فلسفه تاریخ به مثابه تحلیل و ارزیابی عام و کلی از تاریخ (چیزی که بعدها به فلسفه جوهری یا نظری تاریخ مشهور شد)، فلسفه تاریخ به مثابه تحلیل و ارزیابی انتقادی از تاریخ (که به فلسفه انتقادی یا تحلیلی تاریخ موسوم است). هیچ یک از این چهار نگره به جمع‌بندی یا نتیجه ثابت و مشخصی دست نیافته‌اند و، به تعبیر مایکل استنفورد، تا آخر زمان هم نمی‌توانند به جمع‌بندی یا استنتاج ثابتی برسند. صدق این نکته درباره نگره اول بدیهی است. بسیاری از افراد، به ویژه کسانی که نگرش پوزیتیویستی دارند، برآنند که حداقل نگره دوم می‌تواند قطعی و متعین باشد. این افراد با این حکم فصد دارند امکان‌گزینش و پرداختن به نگره‌های سوم و چهارم را محدود سازند در حالیکه امری است غیرممکن.

به عقیده آرتور سی. دانتو مورخ و فیلسوف تاریخ، تمام توصیفات تاریخی موقتی، گذرا و مشروط هستند و باید هم چنین باشند. تا پایان زمان آینده به هیچ وجه نمی‌توان توصیف کامل و دقیقی درباره گذشته به دست داد. منظور وی از عبارت «تا پایان آینده» یعنی تا زمانی که توالی وقایع نیز به پایان خود برسد. اگر این گفته دانتو درباره توصیفات درست و صادق باشد در آن صورت باید درخصوص تبیینها و تفسیرهای تاریخی نیز مصداق داشته باشد. این نکته همچنین موجب طرح نکته دیگری می‌شود که غالباً مورد غفلت واقع می‌شود و آن اینکه: توالی اول و دوم دو جریان مستقل و جدا از هم نیستند، بلکه به‌طور مستمر در ارتباط با یکدیگرند، دارای تأثیر و تأثر یا روابط متقابل‌اند، و در تعامل (کنش متقابل) با هم به سر می‌برند؛ و در نهایت، هر کدام به شکل‌گیری دیگری کمک

می‌کند. تاریخها بر روند حوادث و وقایع جاری تأثیر می‌گذارند همان‌طور که حوادث و وقایع جاری نیز متقابلاً موجب برانگیختن یا برآمدن تاریخهای خاص می‌گردند.

البته در میان نظریه‌پردازان و فلاسفه تاریخ معمولاً نوعی دلگیری از مورخان به چشم می‌خورد و از این گله دارند که مورخان عنایت چندانی به این نظر ندارند. شاید دلایل فنی چندی را بتوان در این باب اقامه کرد: از جمله اینکه مورخی ممکن است بیش از مورخ دیگر از مهارتهای حرفه‌ای یا، به تعبیر مارک بلوخ، از مهارتهای پیشه‌مورخان غافل بوده یا نسبت به این مهارتهای بی‌تفاوت باشد؛ لیکن درخصوص بسیاری مسائل دیگر نظیر نحوه و چگونگی تبیین و تحلیل علل سقوط امپراتوری روم، یا وقوع رنسانس در ایتالیا، قرن پانزدهم و امثالهم قطعاً ممکن است بین برجسته‌ترین و صاحب‌نظرترین مورخان هم اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد. اما نمی‌توان و نباید از این واقعیت مسلم برای اثبات برخی ادعاها، که متأسفانه باب طبع برخی محافل خاصی شده است، سود جست که اساساً هیچ نوع گذشته تاریخی وجود نداشته و ندارد یا اگر هم گذشته‌ای وجود داشته باشد هیچ‌گونه شناختی از آن نمی‌توانیم داشته باشیم. وقایع و حوادث گذشته دقیقاً به اندازه وقایع حال و آینده واقعی و عینی هستند. همه آنها به‌طور یکسان رخدادهایی هستند که در ظرف زمان و مکان واقع شده‌اند (رخ داده‌اند). لذا برای اجتناب از این خطای فاحش نباید قافیه را بیازیم و به قول معروف از چاله به چاه و به نقطه مقابل آن بیفتیم و مدعی شویم که به ارزیابی و تحلیلی جامع، دقیق، مطلق و قطعی از گذشته دست یافته‌ایم، ارزیابی و تحلیلی که به هیچ وجه نمی‌توان در صحت آن تردید کرد یا آن را به زیر سوال برد، یا چیزی از باب تکمیل به آن اضافه یا به منظور اصلاح از آن کم کرد. تمامی تفسیرها و تبیینهایی که از تاریخ به عمل می‌آیند، مانند توصیفهایی که از آن به عمل آمده است موقتی، مشروط، گذرا و تابع زمان و مکان هستند و باید هم چنین باشند. لذا این نکته که تاریخ «منازعه بی‌پایان» خلق می‌کند، نه تنها نقطه ضعف آن نیست بلکه یکی از رسالتهای خطیر و کارویژه‌های مهم آن محسوب می‌شود. تاریخ، مانند سیاست، حاصل عملکرد و فعالیت انسانهای آزاد است. اگر در بین مورخان به اجماع و اتفاق نظر بریخوریم، این امر به اندازه اجماع و اتفاق نظر در عقاید سیاسی خطرناک و فاجعه‌آفرین خواهد بود. اجماع، چه در حوزه تاریخ و چه در عرصه سیاست، چیزی نیست جز برساخته و برخاسته نظامهای دیکتاتوری و حکومتهای خودکامه و استبدادی و میراث‌دیربای این قبیل نظامها، نه برساخته و میراث نظامهای آزاد و دمکراتیک. بحث و جدل آزاد و دمکراتیک و منازعات پیگیر و مستمر جوهره اصیل و حقیقی تاریخ و سیاست به شمار می‌روند.

با این توصیف تاریخ را نباید به مثابه مجموعه‌ای از واقعیات و فاکت‌های خشک

و بیروح و متصلب نگریست، بلکه آن را باید به مثابه همپرسه و گفت و گویی دائماً در حال جریان با هموعان خود دربارهٔ مسائل مهم یا مورد علاقهٔ فیما بین دانست، یعنی دربارهٔ گذشته، حال و آینده. این بحث و جدلها بعضاً می‌توانند به منازعات یا مباحثات تند و شدیدالحن تبدیل گردند. لیکن همان‌طور که لازمهٔ هر نوع مبادله و برخورد انسانی و تمدنی است، در اینجا نیز احترام متقابل به دیدگاهها و نقطه‌نظرات طرف مقابل و درک صحیح آن دیدگاهها و قراهم ساختن فضای لازم برای ابراز عقاید طرف مقابل از امهات محسوب می‌شوند.

فلسفه را نیز می‌توان رویکردی عقلانی به معضلات و معماها و به تعبیر ارسطو به عجایب و غرایب و اسرار ناگشوده‌ای دانست که در طول حیات به‌طور اعم و با در برهه و بعد خاصی از آن، با آنها روبه‌رو می‌شویم. تاریخ (در هر دو معنای آن) پر است از این مسائل، معماها، معضلات، عجایب و غرایب، حیرتها و اسرار نامکشوف.

در خصوص فلسفهٔ تاریخ نیز باید گفت نخستین رسالت آن درک و دریافت ماهیت فعالیت مورد مطالعهٔ مورخ است. پس از آن، توجه به آن دسته از معضلات و مسائل ناشی از فعالیت مذکور است که ابزارها و روشهای موجود در آن قادر به حل و رفع آنها نیست. از این رو، تلاشهای به عمل آمده در قرن بیستم برای ترسیم تاریخ به مثابه شکلی از علم یا شکلی از ادبیات به یک اندازه اشتباهند. تاریخ نوعی مفهوم یا برداشت خاص نیست بلکه نوعی فعالیت است، فعالیتی در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد. وظیفهٔ اصلی فیلسوف درک ماهیت خاص این فعالیت در جامع‌ترین و گسترده‌ترین معانی آن است. تاریخ را، در بهترین حالت، می‌توان منازعهٔ بی‌پایانی دانست که بخش مهمی از گفت و گوی مداوم بشریت را تشکیل می‌دهد. از این نظر سهم عظیمی در پاسخهای ما به دو سؤال همیشه تکرارشونده دربارهٔ جایگاه و موقعیت ما و نحوهٔ عمل ما در دنیای پیرامونی ایفا می‌کند: «اکنون در کجا هستیم؟» و «در حال انجام چه کاری باید باشیم؟» هیچ یک از این دو سؤال مربوط به گذشته نیست، لیکن هم واقعیت گذشته و هم برداشتی که از آن داریم در ارائه پاسخهایی مؤثر و مفید نقش اساسی دارند. کلام آخر اینکه فلسفهٔ تاریخ باید بحثی عقلانی دربارهٔ این مسائل و موضوعات و نقدی بر آنها باشد، بحث و نقدی که مثل خود تاریخ هرگز نباید متوقف گردد. (مترجم)

فلسفه... از حیرت ... برمی‌خیزد.
[ارسطو، متافیزیک]

۱. اهمیت و جذبه تاریخ

۱-۱. امکان فلسفه تاریخ

در یک جامعه آزاد هیچ‌گونه محدودیت عمدی بر آنچه که یک فیلسوف ممکن است درباره آن دچار حیرت باشد، اعمال نمی‌گردد. لیکن در واقع بر دامنه و گستره فلسفه، محدودیت‌هایی وجود دارد. این محدودیتها از ناکامی قوه تخیل، غفلت از موارد شناخته شده و آشنا، یا ضعف ادراک ناشی می‌شوند. قدر و اعتبار هر فیلسوف در مسائلی که حل می‌کند نهفته نیست، بلکه به سؤالاتی که طرح می‌کند باز می‌گردد. (اگر و هرگاه مسئله‌ای برای همیشه حل شده بنماید، در آن صورت عموماً چندان مورد علاقه و طرف توجه فلاسفه نخواهد بود.) بخش زیادی از عظمت و اعتبار سقراط به توانایی وی در نشان دادن این نکته بازمی‌گردد که ما معنا و مفهوم بسیاری از کلمات آشنایی را که روزمره به کار می‌بریم، درک نمی‌کنیم: نظیر واژه «شهامت». وی به ما آموخت که حیرت کنیم و سوال نماییم.

علم و فلسفه دنیای مدرن، تا حد حیرت‌آوری بر مبنای اندیشه یونانیان باستان استوارند؛ ارسطو (به گونه‌ای مدهانه‌آمیز) اشتیاق وافر آنان برای دانستن را ویژگی تمامی مردان می‌دانست (ارسطو، ۱۹۶۱، ص ۵۱). با این حال اصرار آنان به دانستن، به نظر نمی‌رسد چندان به حوزه تاریخ بسط و تسری یافته باشد. البته در بین یونانیان مورخان بزرگی وجود داشتند - هروودوت، توسیدید، پولیبیوس - و قطعاً بخش‌هایی از تاریخ گذشته آنان سهمی محوری در تکوین اندیشه آنان داشت. اما این گذشته، گذشته‌ای بود که در قالب حماسه، اسطوره، شعر، نمایشنامه و ادبیات ترسیم می‌شد نه در عرصه تاریخنگاری. مهم‌تر از همه اینکه معضلات و مسائل برخاسته از تلاش برای دانستن ماهیت واقعی گذشته، چستی و چگونگی آن، درک آن، پی بردن به معنای آن، توافق در خصوص نحوه ارتباط آن با ما و ما با آن مسائلی بودند که، اگر نگوئیم هرگز، به ندرت مورد توجه فیلسوفان یونانی قرار داشتند. خلاصه اینکه، یونانیان تاریخ داشتند ولی فلسفه تاریخ خیر.

زمانی که به دنیای امروز بازمی‌گردیم، پی می‌بریم که مطالعه تاریخ به صورت صنعت بسیار توسعه‌یافته‌ای در نهادهای آموزشی ما درآمده است، نقش عظیمی در تعلیم و

تربیت جوانان ایفا می‌کند و مایه تفتن خاطر عظیمی برای آدمهای اندیشمند فراهم می‌سازد. آگاهی از گذشته به نحو چشمگیری در زندگی ما حضور دارد، خواه این آگاهی از طریق آثار تاریخنگاری به ما برسد، یا آثار هنری، ادبی و معماری و خواه از طریق تلویزیون، فیلم یا دیگر رسانه‌های همگانی. لیکن گرچه امروز آگاهی تاریخی ما به مراتب بیشتر از آگاهی تاریخی یونانیان باستان است، با این حال امروزه نیز همچنان در قیاس با دوران باستان فلسفه تاریخ تقریباً در بوته غفلت و فراموشی قرار دارد. این امر شاید کمی عجیب به نظر برسد، زیرا چگونه ممکن است این همه دغدغه‌های عظیم بابت گذشته و معنای آن، ماهیت گذشته، چستی، چگونگی و چرایی آن، و نوع و نحوه ارتباط متقابل گذشته با ما و بالعکس، قادر به طرح مسائل مورد علاقه فلاسفه نباشند. (قطعاً چنین نیست و دغدغه عظیم بابت گذشته و معنی آن و... نمی‌تواند خود را از پرداختن یا طرح مسائل مورد نظر فلاسفه معاف سازد). آیا در این حوزه (فلسفه تاریخ)، عرصه‌ای برای تحیر و تأمل وجود ندارد، آن چنان که در علم، زبان، ذهن، ریاضیات و اخلاق به چشم می‌خورد؟

۱-۲. وجاهت (عامه‌پسند بودن) تاریخ

با این تفصیل، پس علت دلبستگی و اشتغال خاطر ما به تاریخ بابت چیست؟ چرا در این حد وسیع و گسترده به مطالعه، آموزش و خواندن تاریخ می‌پردازیم؟ هیچ مورخی را پیدا نمی‌کنیم که در پیشگفتار کتاب خود، در سخنرانی، مقالات یا حتی در کل کتاب خود بر مطالعه تاریخ اصرار نورزد و مدعی نشان دادن اهمیت آن نباشد. به بیان مختصر اینکه مطالعه تاریخ می‌تواند کنجکاوای ظریف (درباره اینکه پیشینان ما چگونه بودند و چه می‌کردند) را برآورده سازد؛ می‌تواند تخیلات ما را از میان چیزهای عجیب و غریب برانگیخته و بیدار کند؛ مطالعه تاریخ می‌تواند به ما بگوید که مردم در دولت‌ها و جوامع دیگر چگونه می‌زیستند و لذا، از طریق مقایسه این موارد به ما کمک می‌کند تا معضلات معاصر خود را درک کنیم. مطالعه تاریخ می‌تواند احساس میهن‌پرستی یا حس هویت جمعی را در ما تقویت کند. می‌تواند خاستگاهها و علل وضعیت فعلی امور را ریشه‌یابی و تبیین نماید. می‌تواند افق دید و بینش ما را گسترده‌تر سازد، و با نشان دادن اینکه ملل و جوامع مختلف می‌توانستند به گونه‌ای متفاوت از آنچه که انجام دادند عمل نمایند و در عین حال همچنان انسانهایی نه بهتر و نه بدتر از ما باشند، می‌تواند روحیه تساهل و تسامح را در ما تقویت کند. در تمام این نکات و مواردی که برشمرده شد «اصرار به دانستن» ارسطو، به ویژه اصرار به دانستن راجع به ملل و جوامع دیگر نهفته است.

اکثر ما گاهی درستی این ضرب‌المثل معروف ترنس* را حس کرده‌ایم که می‌گوید: «من یک انسان هستم، و هر آنچه را که نسبت به من بی‌تفاوت باشد انسانی نمی‌شمارم». رمان، نمایشهای تلویزیونی، و داستانهای پاورقی روزنامه‌ها همگی امروزه شاهدی بر علاقه وافر ما به اقدامات دیگر مردمان است، خواه واقعی باشند و خواه جعلی یا افسانه‌ای. تاریخ همواره از قبیل اینها تغذیه شده است. لیکن به مدت بیش از دو هزار سال یا بیشتر روایات مورخان عمدتاً به اقدامات و عملکردهای عده معدودی از افراد برجسته و مهم محدود بود - یعنی به اعمال و رفتار پادشاهان، فرماندهان نظامی، پیامبران، قدیسان. هنوز برخی از آثار تاریخی به این روال نوشته می‌شوند، ولی در حال حاضر خیلی استثنایی و به ندرت. طی دو سده اخیر شاهد موج پراکنش و گسترش عظیمی در موضوعات تاریخی هستیم. در قرن نوزدهم شمار معدودی از مورخان از محدوده‌های سیاست و دین پا را فراتر گذاشتند. این مورخان توجه خود را به فعالیتها و زندگی انسانهای «عادی» معطوف داشتند و به نگارش تاریخ اقتصادی و اجتماعی ملل و مردمان روی آوردند. امروزه تقریباً هیچ جامعه یا گروه اجتماعی و هیچ‌گونه فعالیت انسانی دیده نمی‌شود که به نوعی به صورت موضوع عمده مطالعات تاریخی در نیامده باشند.

۱-۳. بسط و گسترش موضوع تاریخ

یکی دیگر از پیشرفتهایی که در عرصه تاریخنگاری به وقوع پیوست نگارش تاریخ نه درباره اقدامات و اعمال مردمان (آنچه که انجام دادند) بلکه درباره اندیشه‌های آنان است، یعنی تاریخ عقاید. لیکن تمام عقاید لزوماً و به طور صریح و روشن در متون تاریخی بیان نشده‌اند. لذا مورخان تحقیقات خود را فراتر از آراء و عقایدی بردند که انسانها آگاهانه و آزادانه به آنها معتقد و پایبند بودند و به صراحت آنها را بیان می‌کردند. به عبارت دیگر مورخان سعی کردند در تحقیقات خود به غور و بررسی درباره آن دسته از اعتقادات پنهان و مطرح نشده‌ای بپردازند که تا پیش از این، منابع و آثار تاریخی کم‌تر به آنها پرداختند. لذا در صدد یافتن مفروضات نیمه‌آگاهانه‌ای برآمدند که امروزه ما آنها

*. ترنس، Teren e (پابلوس ترنتیوس آفر، تولد ۱۹۵ق.م - مرگ ۱۵۹ق.م) کمدی‌نویس رومی، شش نمایشنامه از وی به جای مانده است: آندریا (دختر آندروس) که در ۱۶۶ق.م به روی صحنه آمد، زن پدر (۱۶۵ق.م)، خودآزار (۱۶۳ق.م)، خواجه (۱۶۱ق.م)، فورمبو (۱۶۱ق.م)، برادران (۱۶۰ق.م). نمایشنامه‌های وی بر مبنای مضامین کمدی جدید یونانی تدوین شده‌اند. شخصیتها و قهرمانان نمایشنامه‌های وی تقریباً مشابه همانهایی هستند که در نمایشنامه‌های پلاتوس دیده می‌شوند. البته با مایه‌های واقع‌گرایانه بیشتر. آثار ترنس بعدها تأثیر زیادی بر نمایشنامه‌های کمدی عصر رنسانس و «دوران بازگشت» به جای نهاد. (مترجم)

را قطعی و مسلم می‌دانیم و به ندرت به ارزیابی صحت و سقم آنها می‌پردازیم، مفروضاتی که امروز نیز در زندگی ما تأثیر بسیار زیادی دارند. این جریان همان پدیده‌ای است که در حال حاضر از آن تحت عنوان تاریخ ذهنیات یا تاریخ عقاید یاد می‌شود. یکی از تازه‌ترین کتابهایی که در این زمینه به رشته تحریر درآمده است، نمونه خوبی در این خصوص به شمار می‌رود. کتاب شوق پرواز: هوانوردی و تخیل غربی (۱۹۱۸-۱۹۰۸) اثر رابرت وُل که در سال ۱۹۹۴ از سوی دانشگاه ییل منتشر شده است، (Wohl 1994) همراه با تصاویر متعدد آن از نخستین هواپیماها، در نگاه اول به نظر می‌رسد کتابی است درباره تاریخ هوانوردی، یعنی درباره فعالیتها و اقدامات افراد در این زمینه. در حالی که این کتاب در حقیقت داستانی به مراتب عجیب‌تر و مفتون‌کننده‌تر از این حرفها برای گفتن دارد - یعنی داستانی درباره آنچه که مردان و زنان درخصوص غلبه بر هوا و فتح آسمان می‌اندیشیدند. در این کتاب به کمک کلمات و (شاید به گونه‌ای مؤثرتر به کمک) تصاویر، دریافتها و واکنشهای این زنان و مردان، تخیلات آنان، و بیم و امیدهای برخاسته از این حوادث غیرعادی در آنان، به هم مرتبط شده‌اند. همین‌طور لین هانت نیز در کتاب داستان خانواده در انقلاب فرانسه (nt, 1992) نشان می‌دهد که چگونه در فرانسه چیزهایی بسیار معمولی مثل اعتقادات مربوط به خانواده، در پی حوادث انقلاب دستخوش تغییر و تحول گشتند. همچنین می‌گویید چگونه این مفاهیم و برداشتهای در حال تحول نیز به نوبه خود بر روند حوادث انقلاب تأثیر گذاشتند. (همان‌طور که می‌توان از روی این گفته و از خود واژه حدس زد، پیش‌تازان مطالعه ذهنیات یا عقاید مورخان فرانسوی بودند، به ویژه، ولی نه انحصاراً، مورخان وابسته به «مکتب آنال»). البته این نکته را نیز باید یادآوری کرد که فکر بررسی و مطالعه جابه‌جاییها و تغییرات تاریخی در مضامین و مفروضات بنیادین، کلاً پدیده تازه‌ای در فلسفه نیست. در آثار نیچه به ویژه در کتاب تبارشناسی اخلاق، در کتاب گفتاری در متافیزیک اثر کالینگوود، در کتاب ساختار انقلاب علمی اثر کوهن، و در آثار فوکو به ویژه در دو کتاب دیرین‌شناسی دانش و نظم‌اشیاء وی می‌توان به این پدیده برخورد. از این رو امروزه تاریخ صرفاً به مثابه داستان و سرگذشت افعال و اعمال مردان و زنان تلقی نمی‌شود، بلکه داستان اندیشه و تفکرات آنان نیز محسوب می‌شود. لذا یک روایت تاریخی دقیق به رشته تحریر درآمده باید این دو مورد را به هم پیوند بزند و نشان دهد که چگونه افعال و آراء و عقاید بر یکدیگر تأثیر داشته‌اند.

وانگهی، پویش انسان برای اطلاع از گذشته خود بسیار فراتر رفته است. از قرن هیجدهم به این طرف علم باستان‌شناسی توسعه زیادی پیدا کرد و مفهوم «ماقبل تاریخ» پیدا شد. امروز دانش بسیار زیادی درخصوص نحوه زیست و زندگی انسانها در جوامع پیش از پیدایش خط و سواد در سی هزار سال پیش (یا حتی سیصد هزار سال پیش) یعنی

پیش از طلوع «سپیده‌دمان تاریخ» - که حدود هزاره سوم قبل از میلاد سربرآورد - در اختیار داریم و نکات مبهم و ناشناخته و ناگفته‌های بسیاری در این باره بر ما مکشوف شده است. بعد از این دوره است که تمدنهای بزرگ مصر، خاور نزدیک، چین و بالاخره آمریکا سربرآوردند. البته تا زمان حفاریات و کشفیات قرن نوزدهم اطلاعات ناچیزی درباره این تمدنها شناخته شده بود. حیرت‌انگیزتر از این حتی کشف تمدنهای کاملاً ناشناخته‌ای بود نظیر تمدن مینوایی کِرت و تمدن دره ایندوس (و تمدن اقوام مایا) به ترتیب در اوایل و اواسط قرن بیستم. علاوه بر این، براساس مطالعات و تحقیقات دقیقی که از سوی زبان‌شناسان و محققان گروههای خونی و ژنها به عمل آمد، کشفیات تازه‌ای در خصوص تحرکات، جابه‌جاییها و سکونتگاههای مردمان باستان و نحوه آمیزش و ادغام آنان در یکدیگر صورت گرفت. شناخت درباره گذشته بشر چنان گسترش عظیمی یافته است که با گسترش شناخت انسان درباره علوم فیزیکی قابل مقایسه است.

۲. ویژگیهای فلسفی تاریخ

فلسفه از کجا می‌آید؟ قبل از هر چیز (همان‌طور که اشاره کردیم) بسیار تعجب‌برانگیز خواهد بود اگر عرصه‌ای چنین سترگ و گسترده پاره‌ای مسائل جالب توجه و دغدغه‌برانگیز برای فلاسفه در پی نداشته باشد. همان‌طور که یکی از فلاسفه معاصر تاریخ گفته است «تنها به این دلیل که تاریخ عرصه غنی و چشمگیری از فعالیت فکری است، و از آنجا که فی‌نفسه بسیار ارزشمند و حیاتی است، لذا فلسفیدن (تفکر و کنکاش فلسفی) درباره آن بسیار ضروری است. و ارزش آن را دارد که بحثها و تأملات فلسفی دقیقی پیرامون آن به عمل آید» (اتکینسون، ۱۹۷۸، صص ۱). در واقع وقتی درصدد بررسی این موضوع برآیم، می‌بینیم این انتظارات تا حدود زیادی برآورده شده‌اند؛ زیرا تاریخ (منظور مطالعه تاریخ) دارای ویژگیهای چندی است: ویژگی نخست اینکه گرچه تاریخ مدعی است واقعیات تجربی درباره دنیای عینی را به هم مرتبط می‌سازد، لیکن این واقعیات ربطی به پدیده‌های حال و قابل مشاهده‌ای، که باید با آنها مواجه شد، ندارند؛ بلکه به پدیده‌هایی مربوط می‌گردند که گذشته، غیرقابل مشاهده و (در مفهوم عادی آن) ناموجود هستند. ویژگی دیگر تاریخ و مطالعه تاریخ آن است که برخلاف اکثر رشته‌های علمی، تاریخ فاقد اصطلاحات تعابیر و زبان خاصی برای خود است (کُرِنر ۱۹۷۰، ص ۴۸). تاریخ عمدتاً در قالب زبان و اصطلاحات روزمره ارائه می‌شود، و در مواردی هم که اصطلاحات خاصی وارد آن می‌گردد مربوط به اصطلاحات علوم تخصصی هستند. ویژگی سوم آن است که تاریخ عملاً با تمامی دیگر فعالیتهای انسانها سروکار دارد، و نیز به آنها می‌پردازد. از این نظر شبیه خود فلسفه است. شاید تاریخ و

فلسفه موضوعات چندان غریب و متفاوت از هم نباشند (آن‌گونه که رشته‌هایی مثل گیاه‌شناسی و زمین‌شناسی ممکن است باشند)، لیکن شیوه‌های متفاوت برخورد با جهان به شمار می‌روند.

چهارمین ویژگی تاریخ (باز هم برخلاف اکثر رشته‌های علمی دیگر) آن است که تاریخ فاقد نظریه‌ها و قوانین است؛ فاقد هرگونه ساختار قانون‌شناسانه (nomological) برگرفته از واژه یونانی *nomos* به معنای قانون) است. این مسئله به نوبه خود علت فقدان زبان و اصطلاحات خاص در تاریخ به شمار می‌رود. تقریباً تمامی ساختارهای مورد استفاده مورخان برگرفته از جاهای دیگر هستند، عموماً برگرفته از علوم مبتنی بر نظریه (علوم تئوری مینا). مع ذلک، گرچه تاریخ فاقد ساختار نظری است، لیکن دارای متدولوژی یا روش‌شناسی خاص خود و یا شاید واجد چندین روش‌شناسی برای خود است. پنجم آنکه تاریخ رشته‌ای است که در آن پژوهشگر یا محقق با موضوع مورد تحقیق خود یکی می‌گردد، حداقل در تعلق داشتن به عرصه واحدی از امور. مانند جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، تاریخ نیز (اگر اساساً علم به حساب آید) جزو یکی از رشته‌های علوم انسانی است - علمی که، به گفته آنتونی گیدنز، با موضوع مورد مطالعه خود رابطه سوژه - سوژه (فاعل - فاعل) دارد تا رابطه‌ای فاعل - موضوع (سوژه - ابژه) (گیدنز، ۱۹۷۶، ص ۱۴۶).

ششم آنکه، در حالی که اکثر رشته‌های علمی به مطالعه درباره وضع کنونی پدیده‌ها می‌پردازند، تاریخ (مانند زمین‌شناسی، ستاره‌شناسی و زیست‌شناسی تکاملی) به مطالعه درباره اوضاع گذشته پدیده‌ها می‌پردازد؛ لیکن موضوعات مورد مطالعه تاریخ (مردان و زنان، اعمال، اوضاع، امور، آراء و عقاید) برای مدت زیادی ثابت نمی‌مانند، بلکه دستخوش تحول می‌گردند، و یا اینکه کاملاً محو می‌شوند. بنابراین تاریخ مطالعه درباره چیزهای غیرثابت و غیردائمی است. تاریخ نه تنها باید به بررسی درباره ماهیت چیزهایی بپردازد که موضوع مطالعه آن را تشکیل می‌دهند؛ بلکه باید به طرح سؤال درباره چگونگی، چرایی و زمان تحول آنها نیز بپردازد. در این میان مسئله «زمان» واجد اهمیت خاصی است؛ در واقع گاهشماری و ترتیب زمانی وقایع و رخدادهای تاریخی تقریباً تنها ساختار بنیادینی است که تاریخ واجد آن است.

و بالاخره ویژگی هفتم اینکه، ویژگیهای چهارم و پنجم در کنار هم این نکته را محقق می‌سازند که هم دانشجو و هم موضوع مورد مطالعه وی نه تنها به دنیای واحد، بلکه به نظم گذرای واحدی نیز تعلق دارند. پدیده‌ای که از آن تحت عنوان «تاریخمندی»

| histori it | یاد می‌شود، عبارت است از «بودن در تاریخ و علم به اینکه در تاریخ هستید»، ویژگی‌ای که سایر حیوانات، و حتی بسیاری از نژادهای بشری از آن محرومند. اما برای کسانی که کلاً به تاریخ وقوف و آگاهی دارند، طبعاً آگاهی از جایگاهشان در تاریخ، یعنی آگاهی نسبت به تاریخ‌مندی‌شان، ضروری و حیاتی است. همان‌طور که پاسکال گفته است «تاریخ کتابی است که ما آن را به رشته تحریر درمی‌آوریم و در آن به رشته تحریر در می‌آییم».

حال می‌پرسید، خوب این به چه معنی است؟ و در اینجا است که ما روی یکی از مفاهیم اصلی تاریخ انگشت می‌گذاریم، یعنی روی مقوله «معنی». نه تنها محقق رشته تاریخ بلکه خواننده تاریخ، و فی‌الواقع هر کسی که به نوعی از گذشته آگاهی داشته باشد، باید مدام این سؤال را مطرح کند که: این به چه معنی است؟ وقایع و حوادث تاریخی برای عامل یا ناظر چه معنایی داشت - برای مثال اعدام لویی شانزدهم برای مردم پاریس؟ این وقایع برای روزنامه‌نگاران، شرح حال‌نویسان و خاطرات‌نویسان که هر کدام به موقع تفسیر و تعبیر خاص خود را ارائه می‌دهند، چه معنایی داشت؟ این وقایع برای یک استاد قرن بیستمی که در تلاش برای درک و تبیین وقایع مذکور کتابهایی نوشته است، چه معنایی دارند؟ از همه مهم‌تر تمام این موارد در کل چه معنایی برای شما دارند؟ اینها بخشی از چیزی را تشکیل می‌دهند که در نظر شما معنای زندگی به شمار می‌رود. کنکاش برای یافتن معنی و پرس و جو درباره معانی مردمان دیگر اس و اساس هرگونه مطالعات در علوم انسانی و مهم‌تر از همه اس اساس و محور تاریخ به شمار می‌رود.

۳. غفلت از فلسفه تاریخ در دوران معاصر

۳-۱. کمبود منابع در زمینه فلسفه تاریخ

حداًقل سالی یک بار ناشران عمده آثار علمی و تحقیقاتی فهرست انتشارات خود در زمینه فلسفه را چاپ و منتشر می‌کنند. (هم‌اکنون سه تا از آنها پیش روی من است.) در این کاتالوگها، کتابهای تازه منتشر شده یا در دست انتشار در بخشهای مختلف و متنوعی نظیر متافیزیک، اخلاق، منطق، فلسفه علم، فلسفه ریاضیات، فلسفه ذهن، فلسفه محیط زیست، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه فمینیستی، فلسفه ادبیات، فلسفه سیاسی، فلسفه آموزش و پرورش، زیبایی‌شناسی و فلسفه دین فهرست شده‌اند. به ندرت می‌توانیم در این فهرستها بخشی را تحت عنوان «فلسفه تاریخ» پیدا کنیم. بدیهی است که برای اکثریت معاصران ما که به خواندن، نوشتن و تدریس در این حوزه (فلسفه) می‌پردازند، این نوع از

فلسفه (فلسفه تاریخ) جاذبه بسیار اندکی دارد.

اختلاف سطح کمی و کیفی کتبی که در سایر حوزه‌های فلسفه چاپ و منتشر می‌شوند با سطح آن در حوزه فلسفه تاریخ بسیار چشمگیر است. چرا چنین است؟ علت این امر نمی‌تواند صرفاً این باشد که عرصه فکری گسترده و عظیمی چون مطالعه تاریخ قادر به ارائه هیچ‌گونه علاقه یا دغدغه فلسفی نیست، یا از ارائه موضوعات و مضامینی که مورد توجه فلسفه باشد، عاجز است. پس در این صورت غفلت فلاسفه معاصر از این موضوع را چگونه باید ارزیابی کنیم؟

۲-۳. دو نوع فلسفه تاریخ

قبل از پرداختن به این سؤال، ضروری است تمایز بین دو نوع فلسفه تاریخ را روشن سازیم؛ این دو نوع فلسفه تاریخ به فلسفه جوهری یا نظری تاریخ از یک سو و از سوی دیگر فلسفه تحلیلی یا انتقادی تاریخ موسومند. این تقسیم‌بندی و تمایز به تقسیم‌بندی یا تمایز دیگری بازمی‌گردد، یعنی تمایز بین معانی دوگانه واژه «تاریخ» یا دو معنی از واژه «تاریخ»: معنای نخست تاریخ به روند حوادث و وقایع، به آنچه که عملاً اتفاق افتاده است اشاره دارد (تاریخ ۱)؛ معنای دوم تاریخ به نقطه‌نظرات، دیدگاهها و اعتقادات بیان شده یا نوشته شده درباره حوادث و وقایع مذکور بازمی‌گردد (تاریخ ۲). بعضی اوقات این دو معنا از تاریخ را به ترتیب تحت عنوان «تاریخ به مثابه واقعه» و «تاریخ به مثابه ارزیابی» یاد می‌کنند. تا پیش از قرن بیستم تعبیر «فلسفه تاریخ» معمولاً به تأملات نظری درباره کل جریان حوادث و وقایع (تاریخ به معنای نخست آن) اطلاق می‌شد. که در واقع حاصل تلاش سیستم‌سازان بزرگی بود که در میان آنان کسانی چون هگل، مارکس، اشپنگلر و توین‌بی احتمالاً از همه شناخته شده‌تر و مشهورتر هستند. این دیدگاهها و تأملات نظری را می‌توان به عنوان نظریه‌هایی درباره تمامی واقعیات (شناخته شده) توصیف نمود؛ کوتاه سخن، اینکه، این همان فلسفه جوهری یا نظری تاریخ است. در خلال قرن بیستم هم فلاسفه و هم مورخان به رد این طرحهای کلان برخاستند، صرفاً به این دلیل که شواهد و مدارک کافی برای توجیه یا اثبات درستی و صحت این قبیل ادعاهای بلندپروازانه موجود نیست. در عوض فلاسفه توجه خود را به فعالیت «دست دوم» یعنی به زیر سؤال بردن و انتقاد از نحوه عملکرد و فعالیت مورخان معطوف نمودند. این نوع دیگری از فلسفه تاریخ است با تمام واقعیات به جای مانده. این نوع فلسفه تاریخ به آنچه که در عمل اتفاق افتاده است، کاری ندارد، بلکه با نحوه تفکر ما،

s bstanti e or spe lati e philosoph of histor .

anal ti al or riti al philosoph of histor .

fa ts.

گفتار ما و نوشتن ما درباره آنچه که اتفاق افتاده است، سروکار دارد، به تعبیر ساده‌تر با تاریخ به معنای دوم آن. این همان فلسفه تحلیلی یا انتقادی تاریخ است و همان چیزی است که امروزه معمولاً از عنوان «فلسفه تاریخ» مراد می‌شود.

اما جای طرح این سؤال است که آیا نوع قدیمی‌تر فلسفه تاریخ خیلی زود کنار گذاشته نشد؟ چرا که فلسفه‌های نظری نویسندگانی چون هگل و مارکس حداقل کوشیدند تا با پاره‌ای از سؤالات بزرگ و مسائل مهم «تاریخ به مثابه واقعه» درگیر شده و درصدد پاسخگویی به آنها برآیند. وانگهی این نکته را نیز باید توجه داشت که این‌طور نیست که تمام مسائل و معضلات فلسفی درباره تاریخ به معنای دوم آن باشند. تاریخ به معنای نخست آن ما را به این نکته رهنمون می‌گردد که برای مثال این سؤال را مطرح سازیم که آیا جریان [روند] تاریخ یک فرایند است، و اگر چنین است ماهیت (سرشت و طبیعت) آن چگونه، چه معنایی می‌تواند داشته باشد. از آنجا که تمام تاریخها به معنای دوم آن متضمن یا دربردارنده برخی انواع تفاسیر می‌باشند، جای طرح این سؤال هست که چه چیزی مورد تفسیر قرار گرفته است. بعداً در مورد این سؤالات بیشتر صحبت خواهیم کرد.

لیکن، حتی اگر فلاسفه در نفی فلسفه نظری تاریخ بر سبیل صواب می‌بودند، باز تنها به نیمی از قضیه مربوط می‌شد. و سؤال دیگر همچنان به قوت خود باقی است: چرا آنان عمدتاً فلسفه تحلیلی تاریخ و بررسی انتقادی آثار مورخان (تاریخ به معنای دوم) را نیز در سطحی وسیع و گسترده مورد غفلت قرار داده و آن را کنار گذاشته‌اند؟

۳-۳. پویا برای شناخت قابل اعتماد

گمان می‌کنم پرداختن به مقوله شناخت و دغدغه بابت آن، ارتباط زیادی با موضوع ما داشته باشد. عموماً اعتقاد بر آن است که فلسفه مدرن بارنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) فیلسوف فرانسوی، که در اوایل قرن هفدهم به دست و پنجه نرم کردن با مسائل شناخت و حقیقت پرداخته بود، آغاز شد. وی بر آن بود که «هرگاه شناخت قطعی دال بر صدق چیزی نداشته باشم، هرگز آن را به عنوان امر حقیقی (حقیقت) نپذیرم» (دکارت، ۱۹۷۰، ص ۲۰). این نکته که دقیقاً چه نوع شاهد یا دلیل تضمین‌کننده شناخت به شمار می‌رود، مدتهای مدید موضوع بحث و منازعه بود، لیکن جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) فیلسوف انگلیسی در اواخر قرن هفدهم، در این خصوص تردیدهای اندکی داشت: در نظر وی هرگونه شناخت مبتنی بر تجربه است. اگر دکارت بنیانگذار فلسفه مدرن است، لاک پدر مشرب تجربه‌گرایی (امپیریسیسم) انگلیسی است. واژه امپیریسیسم / empiri ism / از ریشه یونانی *eira* گرفته شده است = به معنای آزمون یا محاکمه trial، آزمایش

experiment و تجربه e perien e . تجربه‌گرایی گرایش غالب، ولی نه به هیچ وجه تنها گرایش، در فلسفه انگلستان در قرن بیستم به شمار می‌رفت و بیانگر دغدغه بابت شناخت و حقیقت، و تمایل به پاسخ دادن به مسائل با ارجاع و تکیه به تجربه بود. ویژگی دیگر فلسفه مدرن در بریتانیا و ایالات متحده رویکرد تحلیلی آن است. شاید بتوان چندین روش فلسفی را روش یا رویکرد تحلیلی توصیف کرد؛ لیکن وجه مشترک تمامی آنها عبارت است از مفهوم بنیادین «افزایش درک و فهم خود درباره هر پدیده از طریق تجزیه و خرد کردن پدیده مذکور به اجزاء تشکیل‌دهنده و عناصر سازنده آن». یک راه برای تجزیه امور یا پدیده‌ها به اجزاء تشکیل‌دهنده آن به منظور افزایش درک و شناخت ما نسبت به آن پدیده (از طریق درک و شناخت تک‌تک اجزاء و عناصر آن) عبارت است از جست‌وجو برای یافتن کوچک‌ترین بخشهای مفهومی و عناصر مستقل معنادار آن و سپس ایجاد یک نظام تصنعی یا ساختگی artificial system یعنی رویکرد فرگه، راسل و ویتگنشتاین جوان. راه دیگر عبارت است از تلاش برای روشن ساختن معانی از طریق مشاهده کاربردهای عینی و روزمره واژه‌ها، عبارات و جملات، یعنی رویکرد زبان‌شناختی ویتگنشتاین متأخر، جان لنگشاو آستین و گیلبرت رایل.

در این شیوه غالب فلسفه تجربه‌گرا به سه نکته اساسی برمی‌خوریم: الف) دغدغه بابت واقعیات مربوط به خودمان و جهان، ب) دغدغه بابت زبان که با آن درباره خودمان و جهان می‌اندیشیم و حرف می‌زنیم، ج) دغدغه بابت معنی، یعنی بابت مقوله‌ای که برای ایجاد مفاهیم و ارتباط بین موجودات مبدک ضروری و بنیادین به شمار می‌رود، ولی در عین حال فراتر از آن می‌رود. در اینجا تمجید و ستایش تجربه‌گرایان از علم شایان ذکر است. از بین سه شاخه سنتی فلسفه - متافیزیک، منطق و معرفت‌شناسی - فلاسفه تحلیلی اولی را رد می‌کردند، به دومی توجه اندکی داشتند و بر سومی تأکید داشتند. مسائل مربوط به شناخت و حقیقت در سطح انبوهی مطرح شدند، و برای فلاسفه تحلیلی چنین می‌نمود که علم بهترین و مناسب‌ترین پاسخها به این سؤالات را ارائه می‌کند. به اعتقاد آنان تجربه‌گرای حقیقی، دانشمند علوم طبیعی است. لذا به زعم اکثر فلاسفه تحلیلی، که معدودی از آنان عملاً با پژوهشهای علمی سروکار داشتند، علم پارادایم واقعی و اصلی برای شناخت تجربی منطقی‌سازماندهی شده (دارای نظم منطقی) به شمار می‌رود.^۱ به گفته ویتگنشتاین «تمامیت قضایای حقیقی (صادق)، کل علوم

۱. هدف علم به گونه‌ای پارادوکسی ارائه فرضیات قابل آزمونی است که از عمومیت بالایی برخوردار باشند. یعنی فرضیاتی که واحدهایی انتزاعی بوده و به هیچ وجه تجربی بشمار نمی‌روند. آیا تعریف و تمجید تجربه‌گرایان از سناریویی چنین افلاطونی خیالی به تأثیرات آموزش در آثار کلاسیک به جای تاریخ نخواهد بود؟

طبیعی است... هدف فلسفه معطوف توضیح و تنویر منطقی اندیشه‌هاست. فلسفه مجموعه‌ای از آراء و عقاید (دکترین‌ها) نیست، بلکه نوعی فعالیت است» (ویتگنشتاین، ۱۹۷۴، ص ۲۵، بخش‌های ۴-۱۱ و ۴-۱۱۲). این کلمات را که توسط یک افسر ارتش اطریش - مجار که در جنگ جهانی اول در ارتش خدمت می‌کرد، به رشته تحریر در آمده‌اند، می‌توان به عنوان نگرش زیربنایی بسیاری از فلاسفه تحلیلی در بخش اعظم قرن بیستم دانست.

بدین ترتیب بدیهی است که برای این نوع تفکر مطالعه تاریخ نمی‌تواند جاذبه چندانی در برداشته باشد. این نوع تفکر چندان تابع رویکرد تجربی - حداقل در شکل پوزیتیویستی آن - نیست. فاکت‌های تاریخی قطعی نیستند؛ احکام تاریخی غالباً مورد مناقشه قرار دارند؛ گزاره‌های^۳ تاریخی، واقعیت را به گونه‌ای بسیار صریح و روشن بیان یا منعکس نمی‌سازند. همان‌طور که دیده‌ایم، تاریخ از بسیاری جهات، منحصر به فرد بوده و دارای ویژگی‌های خاص خود است. بدون متدولوژی واحد اعم از متدولوژی تحقیق و متدولوژی تبیین، بدون داشتن زبان ساختگی خاص خود که تعابیر و اصطلاحات علمی دقیق را در اختیار آن بگذارد، بدون برخورداری از مبنای ریاضی علوم پیشرفته‌تر، و مهم‌تر از همه بدون داشتن ساختار نظری، بدون بهره‌مندی از مجموعه‌ای منظم و سامان یافته از قوانین و قواعد مربوط به افزایش عمومیت، تاریخ به هیچ وجه قادر نخواهد بود که در هیئت یک علم سر بر آورد. قضاوت بر اساس چنین معیارهایی، به لحاظ معرفت‌شناسی نامناسب و نازیباً به نظر می‌رسد.

۳-۴. آیا تاریخ و فلسفه رقیب هم هستند یا مکمل یکدیگر؟

این نارسایی را شاید بتوان مهم‌ترین دلیل غفلت از فلسفه تاریخ دانست، ولی تنها دلیل آن نیست. در این مرحله من به جای غور و تأمل بیشتر، خود را به بیان این مطلب محدود می‌کنم که تاریخ و فلسفه دو شیوه متفاوت نگرش به جهان هستند که هر کدام در جای خود مستقل بوده، از حوزه و گستره عظیمی برخوردارند، عملاً هیچ چیزی از شمول حوزه آنها استثنا نشده است، و همه چیز را در بر می‌گیرند. هر یک از این دو شیوه متفاوت نگرش به جهان یعنی تاریخ و فلسفه جایگاه ما را در جامعه و در عرصه گیتی تعیین می‌کند. «از این دیدگاه هیچ کدام را نمی‌توان بر روی نقشه اندیشه و عمل انسانی پیاده کرد یا جای مشخص آنها را روی این نقشه تعیین کرد: هر کدام روشی برای ترسیم نقشه به شمار می‌رود، البته گرچه هر کدام حوزه معینی را روی نقشه دیگری اشغال

2. repositions.

. Statements.

می‌کند» (اتکینسون، ۱۹۷۸، ص ۸).

۴. وضعیت کنونی فلسفه تاریخ

۴-۱. روند کند ایجاد روابط حسنه

دقیقاً بسیاری از موضوعات و مسائلی که امروزه ممکن است یک فیلسوف تاریخ بخواهد به آنها بپردازد، در گذشته مطرح شده‌اند. در حال حاضر مطلب چندان تازه‌ای در ارتباط با مسائلی چون عینیت، علیت، نسبی‌گرایی، تبیین، یا قوانین در تاریخ وجود ندارد. در واقع به اعتقاد هانس می‌رهوف، که در سال ۱۹۵۹ گلچینی از نوشته‌های قرن بیستم درباره تاریخ را گردآوری و در کتابی تحت عنوان فلسفه تاریخ در عصر ما منتشر کرده بود: «تأملات فلسفی درباره تاریخ در خلال قرون هجده و نوزده هنوز، به لحاظ تأثیرات کلی خود، برتر از تأملات و تفکراتی هستند که در عصر ما راجع به تاریخ صورت گرفته‌اند» (می‌رهوف، ۱۹۵۹، ص ۷). تردید هست که امروز هم بتواند این حرف را بزند. در اینجا اشاره به پاره‌ای تحولات درخصوص نوع رویکرد به این موضوعات طی نیمه دوم قرن بیستم بسیار مفید خواهد بود.^۴

نخست، قبل از هر چیز باید اشاره کنم که ملاحظات فلسفی راجع به تاریخ، حداقل در دنیای انگلیسی زبان، معمولاً از جانب مورخان صورت گرفته‌اند تا از سوی فلاسفه. البته در سطح اروپای قاره‌ای وضع چنین نبود؛ زیرا فلاسفه برجسته‌ای چون کانت، فیخته، هگل، مارکس، دیلتای، کروچه و دیگر فیلسوفان اروپایی کارهای عظیمی در این خصوص صورت دادند. متأسفانه کارهای مورخان در این زمینه غالباً شتابزده، و کم‌مایه بودند. اکثر آنان فکر می‌کردند که تاریخ حرفه تخصصی آنان و رشته‌ای است در انحصار خاص آنان، و اندیشه فلسفی را نیز می‌توان به فلاسفه واگذاشت. اسقف استابز، مورخ برجسته قرون وسطی، به صراحت تمام اعلام کرده بود که «من به هیچ وجه به چیزی که فلسفه تاریخ خوانده می‌شود، عقیده ندارم» (استابز، ۱۹۰۶، ص ۱۹۴). جای تأسف است که هیچ منتقد فیلسوفی نبود تا تعصباتی را که بعضاً در قضاوت‌های تاریخی وی نهفته است، به او گوشزد کند؛ برای مثال این قضاوت نادرست وی که «اروپای شمالی تمدن خود را مدیون کلیساست، و اروپای جنوبی نیز تمام سرمایه‌ها و چیزهای حیاتی، اصیل و خوب خود را مدیون تأثیراتی است که به نحوی از انحاء از اروپای شمالی پذیرفته است» (استابز، ۱۹۰۶، ص ۲۳۷). نگاه انتقادی گهگاهی فلاسفه به آثار مورخان، تنها و تنها به

۴. برخی دیدگاهها و نقطه‌نظرات مربوط به عقاید قدیمی درباره تاریخ را می‌توان در آثار گاردینر (۱۹۵۹)، استرن (۱۹۷۰) و ایگرز (۱۹۸۳) دید.

نفع خود مورخان و آثارشان تمام می‌شود (به رغم اظهارات بدبینانه کسانی چون جی. اچ. هیکستر یا ج. آر. التون). استابز تنها مورخ برجسته‌ای نبود که افکار و عقایدی نسبتاً مزخرف و مهمل ارائه کرده بود. جی. اچ. هیکستر در کتاب خود می‌نویسد: «من چیزی از ویتگنشتاین نخواندم و تنها چند صفحه درباره او خواندم» (هیکستر، ۱۹۷۲، ص ۲۰، پانوش ۹). سر جفری التون نیز با تمسخر و استهزا می‌گوید: «فرایندهای ذهنی شاخص فیلسوف یا منتقد یا دانشمند علوم اجتماعی، صرف‌نظر از نحله‌ای که بدان تعلق دارند، اساساً دشمن فرایندهای ذهنی شاخص (و ضروری) مورخ به شمار می‌روند» و «ما می‌توانیم فلاسفه و منتقدان را بگذاریم تا بازی خودشان را بکنند» (التون، ۱۹۹۱، صص ۶۱-۲ و ۳۱).

دوم آنکه، باید توجه داشته باشیم که تمایز یا تقسیم‌بندی آشنایی که در حال حاضر بین دو نوع معنی از تاریخ به عمل آمده است (تاریخ به مثابه واقعه و تاریخ به مثابه ارزیابی) در تنویر و تصحیح روند نگارش و تفکر درباره این موضوع تأثیر بسزایی داشته است. همچنین تمایز ایجاد شده بین فلسفه جوهری یا نظری تاریخ که با «تاریخ به مثابه واقعه» سروکار دارد و فلسفه انتقادی (تحلیلی) تاریخ که با «تاریخ به مثابه ارزیابی» سروکار دارد، نیز به همین اندازه مفید و مؤثر بوده است. سوم آنکه، می‌توانیم ملاحظه کنیم که دغدغه فلسفه مدرن بابت شناخت و حقیقت، و بابت زبان و معنی (پیشتر اشاره کردیم) متضمن مزایا و منافع خاصی برای فلسفه تاریخ بوده است. از سوی دیگر، گرایش در جهت بررسی تاریخ به مثابه شکلی از علم، شاید چندان مفید فایده نباشد.

۲-۴. تأثیر کالینگوود

این مسئله و همین‌طور مسئله گسترده‌تر رابطه‌های تاریخ و فلسفه با یکدیگر، ما را به «یکی از باذکوات‌ترین، دقیق‌ترین و عمیق‌ترین نویسندگان در حوزه فلسفه تاریخ یعنی آر. ج. کالینگوود» می‌رساند (والش، ۱۹۶۷، ص ۴۸). کالینگوود می‌نویسد تمام تلاش وی در طول زندگی «عمدتاً در جهت ایجاد نزدیکی و رابطه حسنه بین فلسفه و تاریخ بوده است» (کالینگوود، ۱۹۴۴، ص ۵۴). وی در دوران دانشجویی خود در اکسفورد در آغاز قرن بیستم از «غفلت کامل و همه جانبه فلسفه اکسفورد نسبت به تاریخ به مثابه نمونه بارزی از شناخت» دچار شگفتی شده بود (ص ۵۹). وی متوجه شد که «چیزی که آنها آن را نظریه شناخت می‌نامیدند، با کمک ارجاعات خاص به روش‌شناسی علوم طبیعی، سرهم‌بندی شده بود؛ و هر کسی که سعی می‌کرد نظریه مذکور را درباره تاریخ به کار ببرد، اگر می‌دانست که تفکر تاریخی به چه معنایی است و شبیه چه چیزی است، متوجه می‌شد که این کار غیرممکن است» (ص ۶۰). آیا امروز نیز وضع به همین منوال

است؟ من یکی از بهترین کتب درسی سالهای اخیر درباره نظریه شناخت را برداشته در آن تورقی کردم. کتاب مدخلی بر معرفت‌شناسی معاصر اثر جوناتان دنسی بود که در سال ۱۹۸۵ منتشر شده است. در فهرست اعلام آخر این کتاب نه به واژه «تاریخ» برمی‌خورید و نه به واژه «تاریخی».

لیکن نواقص و نارساییهای معرفت‌شناسی جدید نبود که انگیزه حرکت کالینگوود شد؛ بلکه صرافت وی به این نکته بود که در نیمه نخست قرن بیستم پیش از جنگ جهانی دوم «تفکر تاریخی از نظر سرعت پیشرفت خود به شتاب چشمگیر و از نظر چشم‌انداز و نگره خود به گستره عظیمی دست یافت که با دستاوردهای علوم طبیعی در این دو زمینه در آغاز قرن هفدهم قابل مقایسه بود» (کالینگوود، ۱۹۴۴، ص ۶۱). قطعاً نظر وی راجع به پیشرفت در تاریخ به معنای دوم آن صحیح بود. از زمان نگارش این مطالب توسط وی این رشته با همان سرعت چشمگیر به گسترش خود ادامه داد. اگر فلسفه تاریخ با آهنگ سرعت مشابهی پیش نرفته است، تقصیر کالینگوود نیست. وی بیش از هر کس دیگر، حداقل در دنیای انگلیسی زبان، برای برانگیختن تفکر انتقادی درباره تاریخ تلاش نمود. بعداً استدلالهای وی را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا کافی است که به عصاره دیدگاهها و نقطه‌نظرات وی اشاره کنیم: فهم تاریخی به جای اتکا به روشهای فرضیه - استنتاج (قیاسی) علوم، به فهم مقصد (هدف) و معنی متکی است. این مفاهیم مستعد پذیرش روش علمی نیستند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۴-۳. چالشهای فلسفی

در پی انتشار آخرین کتاب کالینگوود در سالهای دهه ۱۹۴۰ و پس از مرگ وی، موج تازه‌ای از توجه و علاقه‌مندی به برخی مسائل فلسفی تاریخ به ویژه درباره شناخت تاریخی - نحوه نیل به آن، نحوه اعتبار و مشروعیت بخشیدن به آن، و نحوه سازماندهی آن - به وجود آمد. در اینجا می‌توانیم به دو جریان مؤثر دیگر نیز اشاره کنیم: یکی تأثیر پوزیتیویسم منطقی بود که به دنبال انتشار کتاب زبان، حقیقت و منطق^۵ ای. جی. آیر در سال ۱۹۳۶، با موفقیت و اقبال گرچه مختصر ولی چشمگیری روبه‌رو شد. دیگری، استدلال معروف فیلسوف علم آمریکایی کارل گوستاول همپل بود (نخستین بار طی مقاله‌ای در سال ۱۹۴۲ ارائه شد) مبنی بر اینکه هرگونه تبیین در تاریخ، مانند علوم طبیعی، متکی بر قوانین عام است. همپل بدون آنکه نامی از کالینگوود ببرد، کاملاً مشخص بود که در رد و نقض نظریه کالینگوود صحبت می‌کند. طی دو دهه بعد فلسفه تاریخ به مراتب بیش از

۵. این کتاب به فارسی ترجمه شده است: آلفرد جونز آیر، زبان، حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، (۱۳۵۶).

سالهای قبل از جنگ توجه عمومی را برانگیخته بود. آن‌گونه که از آثار منتشر شده در خلال این دوره (تقریباً از اواسط دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰) برمی‌آید، بحثها عمدتاً حول مسائل شناخت و تبیین دور می‌زدند. همان‌طور که در سال ۱۹۶۵ فیلسوفی اشاره کرده بود «رسانس اخیر در ابراز علاقه‌مندی و توجه به فلسفه تاریخ» در هیئت نظریه شناخت، در واقع بیانگر تجدید حیات دو جریان به شمار می‌رفت: یکی به سرمدمداری مورخان حرفه‌ای و دیگری به سرمدمداری فلاسفه حرفه‌ای. لیکن هنوز این دو گروه کاملاً مستقل از همدیگر کار می‌کردند و می‌نوشتند: «واقعیت این است که ظاهراً بین فلاسفه و مورخانی که بخشی از اندیشه و تفکر خود را به معضلات شناخت تاریخی اختصاص داده‌اند، نوعی فقدان موافقت یا مجادله وجود دارد» (نک: مینک، ۱۹۶۵ در کتاب درّی، ۱۹۴۶، ص ۱۶۰). این اوضاع نامساعد و تأسف‌آور باره‌اندازی نشریه تاریخ و نظریه: مطالعاتی در فلسفه تاریخ در ایالات متحده در سال ۱۹۶۱ برطرف گردید. در این نشریه فیلسوفان و مورخان می‌توانند نقطه تلاقی مشترکی پیدا کنند. این نشریه اقدامات چشمگیری در جهت ایجاد ارتباط بین این دو گروه و پر کردن فاصله عمیق بین این دو رشته صورت داده است.^۶ مع ذلک هم در میان اعضای هیئت تحریریه این نشریه و هم در بین کسانی که با ارسال مقالات و مطالب خود به نشریه با آن همکاری می‌کنند، کفه حضور فلاسفه حرفه‌ای سنگین‌تر از مورخان است؛ به عبارت دیگر، تعداد فلاسفه بیشتر از مورخان است. اگر از روی استنادات، نقل قولها و ارجاعاتی که به این نشریه صورت می‌گیرد، بخواهیم قضاوت کنیم باید بگوییم که متأسفانه تا به حال این نشریه خوانندگان مورخ اندکی داشته است؛ مورخان اقبال چندانی به مطالعه یا همکاری با آن نشان نداده‌اند.

مقولات دیگری که در پیوندی نزدیک و تنگاتنگ با مسائل شناخت و تبیین در تاریخ قرار دارند عبارتند از علیت و اراده آزاد (اختیار)، عینیت و ارزیابیهای تاریخی، نظریه کنش و فردگرایی روش‌شناختی، نسبت‌گرایی و جایگاه ارزشها و احکام ارزشی. این مقولات موجودی و سرمایه ثابت اکثر نویسندگان حوزه فلسفه تاریخ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ به شمار می‌رفت. تمام این مقولات کاربردها و استلزامهایی نیز برای فلسفه به طور عام دارند، و صرفاً محدود و منحصر به تاریخ نیستند. مناقشه‌ای که در دوران کالینگوود وجود داشت، در یک بعد مهم آن، همچنان به همان شکل و شدت ادامه دارد: اینکه آیا تاریخ اساساً علم است، ولو ناقص و نارسا (یعنی، شاید علمی نارس یا علم نخستین

۶. متأسفانه هنوز در انگلستان نشریه وزین و قابل مقایسه‌ای با نشریه تاریخ و نظریه وجود ندارد، گرچه طرحها و پیشنهادهایی در دست است.

مانند روان‌شناسی یا جغرافیا)، یا اینکه چیز کاملاً متفاوتی است، آن قدر متفاوت که هرگز نمی‌تواند به صورت علم درآید یا آن را با علم اشتباه گرفت؟ این تفاوت (اگر وجود داشته باشد) در کجا قرار دارد؟ آیا آن را در جایی دیگر غیر از سوالات پیش از حد کهنه و کسل‌کننده‌ای که فوقاً به آنها اشاره کردم، باید یافت؟

۴-۴. اهمیت معنی

اخیراً پاسخ و یا به طور دقیق‌تر نیمه پاسخهایی سر برآورده‌اند. مینک در مقاله یادشده به طور تلویحی به این نکته اشاره کرده است. وی معتقد است که هر دو طرف این مناقشه نکته‌حائز اهمیتی را نادیده گرفته‌اند؛ و آن اینکه آنان با تاریخ به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی تاریخ تنها و تنها با واقعیات *fa ts* یا وقایع *e ents* مجرد و انتزاعی سروکار دارد. یک طرف عقیده دارد که این واقعیات را بایستی به کمک قوانین عام تبیین نمود - تبیین از نوع علمی. طرف دیگر معتقد است که واقعیات و وقایع مذکور را می‌توان به شیوه فهم متعارف [*ommon sense*] توضیح داد و خیلی راحت آنها را تبیین نمود، درست همان‌گونه که امروز وقایع منفرد و واحد (مثل یک حادثه آتش‌سوزی، تصادف در جاده، نزاع بین دو نفر و...) را تبیین می‌کنند. واقعیات تاریخی تفاوتی با واقعیات امروزی ندارند جز اینکه مربوط به گذشته هستند. لیکن تاریخ همواره (یا حتی عمدتاً) مربوط به پدیده‌های واحد و منفرد نیست. مینک خاطرنشان می‌سازد که احکام [قضایای] تاریخی غالباً «کل نگر» یا «همه‌نگر» [*S nopti*] هستند، یعنی احکام واحدی هستند درباره‌ی شمار وسیعی از واقعیات یا وقایع که به صورت یک کل در کنار هم قرار می‌گیرند. وی عنوان «تاریخ تفسیری» *interpreti e histor* را برای آن پیشنهاد می‌کند.

امروزه مقوله محوری فلسفه تاریخ مفهوم «معنی» است. این مفهوم در نظریه‌های کالینگوود نیز وجود داشت. وی «معنی» را در قالب «هدف» یا «مقصد» مورد تأکید قرار می‌داد، چیزی که آن را برای درک تاریخی ضروری و بنیادین تلقی می‌کرد؛ زیرا بخش لاینفک فعالیت هم‌کارگزار تاریخی و هم مورخ به شمار می‌رفت. مورخ همان‌طور که مشغول فعالیت و کار روی موضوع تاریخی خاصی است، باید اهداف و مقاصد خود و همین‌طور اهداف و مقاصد کارگزاران تاریخی را که در حال مطالعه و بررسی اعمال و افعال آنهاست، نیز درک کند. از آنجا که، حسب تعریف، هر فعل یا کنش (که با رفتار غریزی فرق دارد) براساس یک هدف یا در قالب یک هدف صورت می‌گیرد، لذا مورخ قادر به درک آن نخواهد بود مگر آنکه نخست به درک هدف نایل آید. به گفته کالینگوود اگر مورخ «آن‌گونه آدمی باشد که قادر به درک هدف نباشد، در آن صورت بهتر است از

خیر مسئله بگذرد و آن را به حال خود رها کند.» (کالینگود، ۱۹۹۴، ص ۷۶)
 لیکن، همان‌طور که ملاحظه کردیم، «معنی» موضوع مورد توجه فلاسفه تحلیلی نیز بود. عده‌ای آن را دغدغه‌ای بابت یافتن معنای واژه‌ها یا عبارات می‌دانستند. این خط ویتگنشتاین جوان (متقدم) بود. لیکن وی در آثار بعدی خود ما را ترغیب می‌کند که به دنبال یافتن معنی واژه‌ها و عبارات نباشیم بلکه در پی یافتن موارد کاربرد و استفاده آنها باشیم.^۷ و کاربرد را نیز می‌بایست در «اشکال متنوع حیات» مورد لحاظ قرار داد. از این رو بستر یا زمینه *ontologie*، اعم از بستر یا زمینه متنی و بستر حیاتی *Sitz in Leben* برای درک ضروری به شمار می‌رفتند. «معنی» تنها برای فلاسفه حائز اهمیت به شمار می‌رفت. در چند دهه اخیر انقلابی در زبان‌شناسی و مطالعات ادبی به وقوع پیوسته است. این انقلاب، که تأثیر عمده‌ای بر نظریه ادبی و نقد ادبی داشته است، عمدتاً از رشته‌های جدیدی چون معناشناسی* (مطالعه معانی/ *meanings*)، و نشانه‌شناسی** (مطالعه علائم و نشانه‌ها/ *signs*) برخاسته است.

۵. نحوه ارتباط فلسفه تاریخ با سایر رشته‌ها

دیدیم که مینک تحت تأثیر احکام کل‌نگر یا همه‌نگر مورخان قرار گرفته بود. این احکام یا قضاوتها زمانی به عمل می‌آیند که مورخ شماری از عناصر پراکنده و مجزا از یکدیگر را می‌بیند که در کنار هم قرار می‌گیرند تا پدیده تاریخی واحدی را به وجود آورند. برای مثال سقوط بازار، وقوع یک انقلاب، یا تصویب بخشی از یک قانون. در اینجا مورخ برای داوری کل‌نگرانه یا همه‌نگر *Snopti* یا صدور احکام همه‌نگر، اطلاعات و داده‌های خود را به شیوه‌ای خاص در کنار هم قرار می‌دهد. این شیوه، روش فرضیه‌ای - قیاسی رایج در عرف علمی نیست. بلکه بر مبنای دریافت *rasp* مورخ از معنی یا اهمیت یک پدیده شکل می‌گیرد، معنی یا اهمیتی که تک‌تک اجزاء و عناصر سازنده آن پدیده به نوبه خود سهمی در آن دارند. از این رو مینک این قبیل احکام یا قضاوتهای همه‌نگر را «تاریخ تفسیری» می‌خواند.^۸ این تعبیر، عنوان یا نام خوبی برای اطلاق به قضاوتهای همه‌نگر (قضاوتهای واحد درباره شمار زیادی از واقعیات یا وقایع در کنار هم) است، گرچه شاید دشوار بتوان تاریخی را سراغ گرفت که نهایتاً تفسیری نباشد. در اینجا انگشت روی چیزی گذاشته‌ایم که (همان‌طور که شاهد بودیم) فلسفه تاریخ

۷. عبارتی مثل «کاملاً رضایتبخش است» تفاوت بین کاربرد آن (می‌دانیم چه موقع و چطور آن را بکار ببریم) و معنای آن (که مبهم است) را نشان می‌دهد.

* Semantics

** Semiotics

۸. وی شکل آمریکایی آن یعنی *interpretative* را به کار می‌برد؛ من *interpretative* را ترجیح می‌دهم.

را با اندیشه معاصر در سایر حوزه‌ها - نظریه ادبی، جامعه‌شناسی و فلسفه - مرتبط می‌سازد. این عامل پیونددهنده یا ارتباطی همانا مقوله «معنی» است، همراه با دیگر مقوله مرتبط با آن یعنی «تفسیر».

در حقیقت، نکته محوری در کلیه رشته‌های علوم انسانی - ادبیات، جامعه‌شناسی و به ویژه تاریخ - دریافت معنی است؛ زیرا «معنی»، مقوله‌ای است که ذهن، زبان و جامعه را با یکدیگر مرتبط ساخته و آنها را به هم پیوند می‌دهد. لیکن در بین این همه رشته‌های بیشمار، راجع به ماهیت دقیق مفهومی که برای بیان آن از استعاره «دریافت» rasp استفاده می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد.

۶. فلسفه تاریخ و دغدغه‌های معاصر

۶-۱. گروه‌های به حاشیه رانده شده در تاریخ

امروزه افراد بسیاری دغدغه زیادی بابت مسائلی چون فمینیسم، نژادپرستی و... دارند. (به حق) احساس می‌شود که گروه‌های خاصی، به خاطر نژادشان، فقرشان، جنسیت یا تمایلات و جهتگیری جنسی‌شان در جامعه ما [بریتانیا] به حاشیه رانده شده‌اند. این گرایش در به حاشیه راندن برخی افراد نه تنها سبب محرومیت آنان از دریافت سهم عادلانه خود از قدرت و مزایای مادی می‌گردد و آنان را از هرگونه مشارکت در قدرت سیاسی و بهره‌مندی از مزایای اجتماعی و اقتصادی محروم می‌سازد، بلکه حرمت و احترام در خور و مناسبی را که مقتضای شأن انسانی در هر جایی است، از آنان دریغ می‌دارد. تصحیح این اشتباهات نه تنها مستلزم بازگرداندن سهم مناسب و عادلانه‌ای از مزایای اجتماعی و اقتصادی به آنان و نیز تجدیدنظر در نظام توزیع قدرت سیاسی و امکانات مادی در جامعه است، بلکه همچنین، و مهم‌تر از آن، مستلزم تغییر نحوه نگرش، بینش، تکلم و تفکر ماست. یکی ممکن است بپرسد «واژه‌ها و کلمات چه فرقی با هم دارند؟» «آیا کافی نیست که جایگاه قانونی (شایسته) این افراد را در جامعه به آنان بدهیم؟» خیر؛ زیرا اکنون (پس از مطالعه آثار زبان‌شناسی چون فن هومبولت، سایپر، سوسور و وُرف) می‌دانیم که زبانی که به کار می‌بریم نحوه تفکر و بینش یا نگرش ما را شکل می‌دهد. بدون تصحیح کلام و گفتارمان تصحیح تفکرات و اندیشه‌ها و به تبع آن تصحیح اعمال و رفتارمان کار ساده‌ای نخواهد بود (البته برخی معتقدند که امکان‌پذیر نیست).

اگر سؤال شود که تاریخ از کجا شروع می‌شود، باید ابتدا به روند حوادث و وقایع (تاریخ به معنای نخست آن) بازگردیم. تاریخ در معنای دوم آن به گونه‌ای چشمگیر از سوی برندگان بازی مطرح و بیان شده است؛ لیکن اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، آیا متوجه این

نکته نخواهیم شد که اقوام سلتی (ایرلندیها، اسکاتلندیها، ولزیها) نقش بسیار مهمی در تاریخ بریتانیای کبیر ایفا کرده‌اند؟ آیا این تهیدستان و زحمتکشان نبودند که عملاً هم بار انقلاب صنعتی را به دوش کشیدند و هم رنج تبعات و پیامدهای مصیبت‌بار آن را متحمل شدند؟ آیا ملل و اقوام تابع امپراتوری بریتانیا افسانه‌ها، حکایات و سرگذشت خاص خود را نداشتند که براساس آن دربارهٔ شکوه و افتخارات خود حرف بزنند؟ آیا امروزه این ملل جهان سوم نیستند که مورد استثمار و حشیانهٔ سرمایه‌داری فاتح لجام‌گسیختهٔ جهان اول قرار دارند؟ [...] و چه کسی می‌تواند بگوید که زنان همانند مردان در گذار طولانی از عصر پارینه‌سنگی (پالئولیتیک) تا قرن بیست و یکم نقشی حیاتی ایفا نکرده‌اند؟

۲-۶. اصلاح و تغییر چشم‌اندازهای تاریخی

بدین ترتیب حال که به نقش حیاتی سوژه‌های یادشده در تاریخ (به معنای نخست) پی برده و اهمیت آن را تشخیص داده‌ایم، آیا نباید به بازنگری و بازنویسی تاریخ خود (به معنای دوم) بپردازیم و از این طریق بر نقش سوژه‌های مذکور صحه بگذاریم؟ اما باید از این هم فراتر برویم. نه تنها باید واقعیات جدید را اضافه کنیم بلکه باید درک جدیدی نیز از این واقعیات ارائه دهیم؛ و نه تنها این، بلکه کل چشم‌انداز تاریخ نیز باید براساس این تغییر و تحولات اصلاح گردد.

تاریخ به معنای نخست (رویدادها و وقایع) از افراد مردم و توده‌ها تشکیل شده است؛ از گروه‌ها، جماعات، سازمانها، اقوام، ملل، نژادها، و تمدنها. اجزای سازنده و عناصر تشکیل‌دهندهٔ مورد آخر یعنی تمدنها نه تنها انسانها هستند بلکه فرآورده‌ها و محصولات انسانی نظیر آراء و عقاید و تجلیات مادی آنها - به ویژه در شکل کتب، موسیقی، تصاویر، ساختمانها، شرکتهای تجاری، نظامهای حقوقی و حکومتها - نیز بخش اساسی و لاینفک تمدنها به شمار می‌روند. مسائل و معضلاتی که این امور در پی دارند به شاخه‌ای از فلسفهٔ تاریخ - یعنی فلسفهٔ جوهری یا نظری تاریخ - مربوط می‌شوند.

سؤالاتی که در بخش قبلی مطرح شد، بجز یک مورد، جملگی دال بر آنند که از این زاویه معضلات و مسائل تازه‌ای برای این نوع فلسفه مطرح می‌شوند. برای مثال، چگونه و تا چه اندازه تصمیم‌گیرندگان یک جامعه می‌توانند نیازها، اهداف و ماهیت آن جامعه را تعیین نمایند در صورتی که نیمی از اعضای جامعه قادر به تشخیص نیازها و خواسته‌های خود نیستند.

۳-۶. تأثیر بر مسائل فلسفی

تاریخ به معنای دوم (ارزیابی و تجزیه و تحلیل از تاریخ نخست یا از جریان حوادث و وقایع) با نحوه و چگونگی اطلاع ما، شناخت ما، تفسیر ما، درک ما، مقایسه و تحلیل ما از وقایع و رخداد‌های گذشته سروکار دارد. بررسی، ارزیابی، تجزیه و تحلیل، و طرح سؤال درباره اقدامات و فعالیت‌هایی که تاریخ به معنای دوم را می‌سازند وظیفه فلسفه تحلیلی یا انتقادی تاریخ است. در مطالعات مربوط به تاریخ زنان، سیاهان و... نیز مسائل تازه‌ای مطرح می‌شوند. مسائل معرفت‌شناختی را باید با توجه به مدارک و شواهد موجود نسبتاً اندک و سرشت یا ماهیت متفاوت این منابع در مقایسه با تاریخ عرفی‌تر مورد توجه قرار داد.^۹ بر همین قیاس تفسیر و درک شواهد نیز مستلزم دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات متفاوت و تخیل گسترده‌تر است. گرچه این حرف صددرصد صحیح نیست که تنها زنان می‌توانند تاریخ زنان را درک کنند (یا تنها سیاهان می‌توانند تاریخ خود را درک کنند) ولی صددرصد هم غلط نیست. بلکه وظیفه خطیرتر عبارت است از مطابقت و همسان‌سازی (اسیمیلسیون). اگر این تاریخ‌های جدید را دقیقاً مورد توجه و امان‌نظر قرار دهیم و خود را مکلف به بررسی و مطالعه آنها سازیم پاسخ‌های جدیدی برای پرسش‌های فلسفی خود خواهیم یافت. مسائل متافیزیکی درخصوص سرشت و ماهیت بشریت به مثابه کلی، یا سرشت و ماهیت آنچه که باید انسانی باشد - برای مثال «دازین» (وجود حضوری) هایدگر یا «وجود هستی‌مند» سارتر؛ مسائل مربوط به نحوه ایجاد و تشکیل گروه‌ها، جوامع، نهادها و فرهنگ‌ها، و میزان واقعی بودن آنها یا میزان انطباق آنها با واقعیت؛ مسائل مربوط به ماهیت فرایند تاریخی (اگر چنین فرایندی موجود باشد) - اشکال و قالب‌های جدیدی به خود خواهند گرفت و مستلزم پاسخ‌هایی تازه غیر از پاسخ‌های سنتی خواهند بود. همچنین کاملاً مشهود است که در ارتباط با فلسفه اخلاقی و فلسفه سیاسی نیز مسائل تازه‌ای سر بر خواهند آورد؛ برای مثال، مسئله «تبعیض معکوس» به منظور جبران گذشته و مافات. و بالاخره، تمامی مسائل و معضلات واقعاً مهم راجع به معنی در معرض تغییر و اصلاح قرار خواهند گرفت: مسائلی نظیر اینکه «چگونه به درک خط کلی زمان و تاریخ که همه ما در آن قرار گرفته‌ایم نائل خواهیم شد؟» بدین ترتیب، بدون تردید دغدغه‌های معاصر می‌تواند برای تاریخ و به تبع آن برای فلسفه تاریخ بسیار مهم و حیاتی باشند.

۹. برای اطلاع بیشتر درباره سرشت یا ماهیت تصادفی، غیرمنتظره، محتمل و نامتجانس شواهد تاریخی نک: وینست، ۱۹۹۵، صص ۸-۱۶.

۶-۴. پست مدرنیسم و پست مدرنیته

نتایج استلزامهای بسیار سطحی و کم‌مایه ولی تا حدودی سودمند به دیگر دغدغه معاصر یعنی پست مدرنیسم مربوط می‌گردند. پست مدرنیستها مدعی هستند که اکنون، در حالی که هزاره دوم جای خود را به هزاره سوم می‌سپارد، ما خود را در وضعیت «پست مدرنیته» می‌یابیم. توصیف و تشریح این وضعیت چندان ساده نیست؛ ولی قطعاً متضمن و مؤید این نکته است که ما توان و تحمل خود را از دست داده‌ایم؛ نشان، هویت و نجابت خانوادگی خود را گم کرده‌ایم (البته این ادعای آنان است)؛ مبانی کلامی (الهیات) و متافیزیکی فرهنگ ما فرو ریخته‌اند؛ «فراروایت‌های» ما دیگر معنا و مفهومی ندارند؛ ارزشهای ما بی‌اعتبار و بی‌ارزش شده‌اند؛ و زندگی‌های ما (از جمله، حیات مشترکمان در تاریخ) دیگر معنایی ندارند.^{۱۰} کل این وضعیت به طور عینی و در شکل تصویری آن در التقاط‌گرایی معماری معاصر خلاصه شده است. همچنین تردیدی نیست که وضعیت پست مدرنیته با پرداختن به ادعاهای مورد نظر گروه‌های به حاشیه‌رانده شده‌ای که قبلاً درباره آنان صحبت کردیم، بیش از پیش معماگونه و مبهم‌تر شده است. برای مثال، فمینیسم از پدیده‌های عمده پست مدرنیته به شمار می‌رود. اما صرف‌نظر از این مسائل و یک رشته موضوعات خاص دیگر، پست مدرنیسم ربط و مناسبت خاصی با فلسفه تاریخ دارد؛ زیرا، نخست اینکه، داعیه‌های پست مدرنیسم (دقیقاً ادعاهای پست مدرنیستها) راجع به ویژگی‌های اختصاصی یک عصر یا دوره مشخص، متضمن مواضع فلسفی معینی است درباره تاریخ به مثابه یک فرایند و امکان وجود یک عصر a e یا دوره‌ای era که عملاً و واقعاً به این شکل وجود داشته‌اند. دوم اینکه، داعیه‌های پست مدرنیسم متضمن این نظرند که هر دوره مشخص را می‌توان از روی مجموعه‌ای از ویژگی‌های اختصاصی که مختص آن دوره است، شناسایی نمود. و سوم اینکه، چنین دوره‌ای را همراه با ویژگی‌های شاخصه و معرفه آن می‌توان با شناخت کسانی که عملاً در آن دوره می‌زیستند شناسایی نمود. تمام این موارد، مسائلی هستند که به لحاظ فلسفی قابل مناقشه و مجادله برانگیزند (و در عمل نیز مناقشه‌برانگیز بوده‌اند). برخی از پست مدرنیستها نیز به گونه‌ای پارادوکسی، استدلالها و براهینی اقامه کرده‌اند که مدعی بی‌اعتبار ساختن (یا «شالوده‌شکنی») و از میان بردن ایمان و اعتقادمان به شناخت، حقیقت، عقل، عینیت، علیت و... هستند. این جریان نه تنها تاریخ «سفید، مذکر، بورژوازی» را، که امروزه کراراً مورد چالش و معارضه قرار گرفته است، به زیر

۱۰. البته این حرفها برخلاف آنچه که ادعا می‌شود چندان هم جدید نیستند و برای خوانندگان آثار نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) کاملاً آشنا هستند. در واقع تکرار حرفهای نیچه‌اند.

سؤال می‌برد بلکه حتی بسیاری از داعیه‌های به حق گروه‌های به حاشیه‌رانده شده‌ای را که به آنها اشاره کردیم نیز مورد تردید و تشکیک قرار می‌دهد. در حقیقت جریان مذکور (پست مدرنیسم) اساساً امکان و احتمال هرگونه تاریخ - از جمله، این ادعا که می‌توانیم تشخیص دهیم که ما در یک دوران تاریخی خاص، یعنی دوران پست مدرنیته به سر می‌بریم - را مورد سؤال و تردید قرار می‌دهد.

۷. امکانات آینده فلسفه تاریخ

البته پیش‌بینی آینده غیرممکن است؛ تنها کاری که در اینجا می‌توانم انجام دهم جلب توجه به سمت چیزی است که آن را گرایشهای اشعاری یا تلقینی (s estis e trends) در اندیشه معاصر می‌خوانم. هیچ تضمینی وجود ندارد که فلسفه تاریخ به این راه‌های یافتن، ولی فکر می‌کنم اگر چنین کند کار درستی خواهد بود.

۷-۱. فلاسفه تاریخ باید وزن و اعتبار بیشتری برای تاریخ قائل شوند

نخست، این نیاز (که به طور فزاینده تأیید شده است) احساس می‌شود که فلسفه تاریخ باید اندکی متواضع‌تر و افتاده‌تر باشد. این گرایش که علمای علم کلام (الهیون) و فلاسفه باید (بر پایه اصول و مبانی رشته‌های خود) به تدوین و وضع قواعدی در خصوص روند تاریخ همت گمارند، در حال حاضر کاملاً منسوخ و بی‌اعتبار شده است. احتمالاً بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین فیلسوفی که به تاریخ عنایت فراوانی داشت هگل بود؛ لیکن حتی وی نیز، علی‌رغم بسیاری از کسانی که منکر این قضیه هستند، اصول و قواعد موضوعه رشته خود را بر آن تحمیل نموده بود: «تنها اندیشه‌ای که فلسفه برای عرصه تأمل تاریخ با خود به همراه دارد مفهوم ساده عقل است؛ عقل فرمانروای جهان است؛ بنابراین تاریخ جهان فرایندی عقلانی را به ما ارمغان می‌دهد.»^{۱۱} ولتر که تعبیر «فلسفه تاریخ» را ابداع کرده بود، می‌نویسد «شما باید تاریخ را مانند یک فیلسوف به رشته تحریر درآورید.» (ولی شاید منظور وی «مانند یک دانشمند» بود؛ زیرا در آن ایام فلسفه و علم به سختی از هم قابل تمیز بودند.) گرایشی که کم‌تر اعتبار خود را از دست داده است ولی در عین حال پر از اشتباه و خطاست، گرایش برخی از فلاسفه مدرن است مبنی بر وادار ساختن تاریخ به تسلیم شدن در برابر چیزهایی که به اعتقاد

۱۱. هگل (۱۹۵۶، ص ۹). مقایسه کنید با اظهارات التون که می‌گوید: «مورخ جز بر پایه این فرضیه نمی‌تواند کار کند که هر آنچه رخ داده است از قابلیت تبیین عقلانی برخوردار است و شاهد یا مدرک محصول عملی است که قابل کشف به کمک عقل است.» (تک: التون، ۱۹۶۹، ص ۱۰۵).

آنان ادراکات یا دریافتهای علمی محسوب می‌شوند. یکی از این موارد برای مثال تلاش کارل گوستاو همپل، فیلسوف علم (که قبلاً به وی اشاره کردیم)، برای مشخص ساختن تاریخ به کمک تبیین علمی و اقدام به تبیین تاریخی براساس تبیینهای علمی است. به اعتقاد همپل «لیکن تفاوتی از این جهت بین تاریخ و علوم طبیعی وجود ندارد: هر دو حوزه تنها براساس مفاهیم کلی و عمومی می‌توانند از موضوع مورد مطالعه خود ارزیابی به عمل آورند»؛ زیرا «قوانین عام و قواعد کلی کاربردها و کارکردهای کاملاً مشابهی در تاریخ و علوم طبیعی دارند» (نک: همپل ۱۹۴۲، در گاردینر ۱۹۵۹، صص ۳۴۵، ۳۴۶). باید امیدوار بود که فلاسفه تاریخ در آینده بیشتر با ملاحظات و دغدغه‌های تاریخ به معنای نخست (جریان حوادث و وقایع) و معنای دوم آن (ارزیابی و تحلیل جریان حوادث) سروکار داشته باشند نه با مفاهیم و نظرات برآمده از بیرون از آنها.

۷-۲. از فلسفه جوهری (نظری) تاریخ نباید غفلت کرد.

دوم اینکه شکاف بسیار عظیمی بین فلسفه جوهری تاریخ و فلسفه انتقادی تاریخ وجود دارد. فلسفه انتقادی تاریخ عمدتاً بر ملاحظات معرفت‌شناختی تاریخ به معنای ارزیابی و تحلیل جریان حوادث تأکید و تمرکز کرده است. لیکن مسائل و معضلات متافیزیکی و وجودی (آگزیستانسیال) مهمی نیز به چشم می‌خورند که از تاریخ به معنای جریان حوادث، یعنی حوزه فراموش شده فلسفه جوهری برمی‌خیزند. در حقیقت، ممکن است سؤال نمود که آیا این دو حوزه فلسفه تاریخ کاملاً مستقل و جدا از هم هستند یا نه. همان‌طور که بین تاریخ به معنای نخست و به معنای دوم آن (تاریخ به مثابه وقایع و تاریخ به مثابه تحلیل وقایع) بازیهای متقابل و تعاملهایی به چشم می‌خورد به همین نحو بایستی رابطه‌هایی بین حوزه‌های دوگانه فلسفه تاریخ نیز وجود داشته باشد. (توجه داشته باشیم که هر کدام از این دو حوزه با یکی از معناهای دوگانه تاریخ مطابقت و همخوانی دارد؛ به عبارت دیگر، فلسفه جوهری یا نظری تاریخ با تاریخ به معنای نخست آن یعنی تاریخ به مثابه سیر وقایع و جریان حوادث متناظر است، و فلسفه انتقادی یا تحلیلی تاریخ نیز با تاریخ به مثابه تحلیل و ارزیابی وقایع سروکار دارد.) برای مثال، سؤلهای مطرح شده قبل درخصوص این امکان که ما در عصر پست مدرنیته به سر می‌بریم مربوط به تاریخ به معنای نخست آن است، و لذا به حوزه فلسفه جوهری (نظری) تاریخ تعلق دارند. ولی سؤلهای برخاسته از آن درباره اینکه چگونه می‌توان به شناخت چنین عصری نائل آمد و آن را از سایر اعصار یا دوره‌ها تمیز داد، مسائلی معرفت‌شناختی و تحلیلی‌اند و لذا به حوزه فلسفه انتقادی (تحلیلی) تاریخ تعلق دارند.

۷-۳. تأکید فزاینده بر تداوم و استمرار

سوم اینکه، به اعتقاد من مفاهیم محوری و اساسی در تاریخ به معنای نخست آن عبارتند از تحول و تداوم، یا در واقع تحول در تداوم. این نکته که ما در بُعد زمان زندگی می‌کنیم و اینکه تمام وجودهای مادی و فانی (از جمله، وجود خود ما) تابع تحول بلاوقفه هستند، حقیقت مسلم و شناخته شده‌ای است که نیازی به بحث و استدلال ندارد. غالباً این نکته کم‌تر به ذهن می‌آید که تداوم تاریخ همواره به طور مستمر و لاینقطع تا بسترهای حال و پس از آن در بسترهای آینده ادامه می‌یابد. ما به یک معنای بسیار مهم با گذشته‌های خود یکی می‌گردیم. همان‌گونه که بین الآن و پنج ثانیه پیش تفاوتی وجود ندارد، به همین ترتیب تفاوتی بین الآن و عصر فراعنه نیز وجود ندارد. ما چگونه با گذشته‌ها پیوند داریم؟ به سه طریق ممکن: اول به کمک حافظه؛ دوم از طریق نسلها (نسل به نسل)؛ و سوم به کمک فرهنگ. حافظه شخصی به عنوان نخستین عامل پیوند با گذشته در اینجا نیازی به تبیین ندارد، گرچه مسائل و پیچیدگیهای خاص خود را دارد. دومین عامل پیوند، یعنی پیوند با گذشته، از طریق نسلها، مشتمل است بر تعاملهای موجود بین والدین و فرزندان، معلمان و شاگردان، همکاران مسن و جوان. سومین عامل پیوند یعنی فرهنگ شامل اعتقادات، آراء و افکار، آداب و رسوم، نهادهای حقوقی، سیاسی و اجتماعی، هنر و موسیقی، معماری و فلسفه است و شاید مهم‌تر از همه اینها این پیوند از طریق ادبیات صورت بگیرد. به این ترتیب هُمر،^{۱۲} دانته^{۱۳} و دان^{۱۴} معاصران ما هستند، همراه با جین آستین و چارلز دیکنز. ممکن است چنین بنماید که «گذشته قلمروی بیگانه است»، لیکن قلمرو عجیبی نیست. ما همان قدر به آن تعلق داریم که به قلمرو خودمان. من معتقدم درست‌تر و منطقی‌تر آن است که همه ما مفهوم و معنایی از گذشته در پیرامون خود داشته باشیم - مفهوم و معنایی از گذشته‌مان در خانه‌ها و منازلمان، مبلمان، سستهای خانوادگی، کتب و آثار هنری، تصاویر، عکسها، خاطرات؛ و همین‌طور باید درک و دریافتی نیز از آنچه که در محیط شهر و روستای ما می‌گذرد داشته باشیم. همین چیزهاست که تاریخ واقعی را برای ما می‌سازند، نه تصاویر دور و پرت و مصنوعی به جای مانده از صنعت موروثی که تنها سبب ایجاد شکاف و فاصله بین ما و

۱۲. همر (حدود ۷۰۰ ق.م)، شاعر حماسه‌سرای یونان باستان، صاحب منظومه‌های ایلیاد و اُدیسه. (م)

۱۳. دانته الیگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱)، شاعر، فیلسوف و ادیب ایتالیایی، خالق کمدی الهی. (م)

۱۴. جان دان (۱۵۷۲-۱۶۳۱)، شاعر و حکیم متأله انگلیسی خالق منظومه‌های عاشقانه، هجویه و اشعار مذهبی نظیر منظومه ارتقاء روح، کالبد شکافی جهان، خطابه دولل مرگ (که در ۱۶۳۲ پس از مرگ شاعر انتشار یافت و خطابه‌ای بود پرشور و بسیار دقیق و ماهرانه در توصیف مرگ و دنیای پس از مرگ و پیروزی کرمها در گور در مبارزه با جسد) و دیوان اشعار وی. (م)

گذشته (گذشته ما) می‌گردند. زندگیهای ما تداوم زندگیهای پیشینیان ماست، همان‌طوری که امیدوارم زندگی کودکانمان نیز تداوم زندگی ما باشد.

۷-۴. معنی به مثابه کلید

چهارم اینکه من معتقدم که مقوله کلیدی در ارتباط با تاریخ به معنای دوم آن یعنی تاریخ به مثابه ارزیابی و تحلیل وقایع، معنی است. کلیه اعمال و کنشهای انسانی متضمن هدف و نیت هستند. (مطابق با تعریف چنین است: اعمال غیرارادی و غیرهدفمند، رفتار به حساب می‌آیند.) تاریخ به معنای دوم آن متضمن شناخت و درک گذشته انسان تا حد ممکن است. مهم‌ترین بخش گذشته انسان نیز شامل اعمال و کنشهای انسانی است. درک این اعمال و کنشها به معنای دریافت نیت و اهداف آنهاست. این دریافت نیت بخشی از کارویژه تفسیر محسوب می‌شود. لذا تنها این نکته صحیح است که فلسفه تاریخ روزبه‌روز بیشتر و بیشتر به مسائل تفسیر روی می‌آورد، تا به مسائل شناخت و تبیین که بیشتر دغدغه نسلهای گذشته را دارند. لیکن تفسیر، کاربردی به مراتب گسترده‌تر از دریافت نیت دارد. برای نمونه، تفسیر همچنین متضمن «معنی» در مفهوم دیگر آن است یعنی بیانگر قدر و اهمیت Si nifi an e است. نکته مذکور می‌تواند به معنای تعیین کردن این باشد که کدام وقایع و کدام تسلسل وقایع مهم‌اند یا واجد اهمیتند، به چه نحوی یا چگونه مهم‌اند، و برای چه کسانی مهم به شمار می‌روند. وجه دیگر این رویکرد به تاریخ، متضمن کاربرد سوم مفهوم تفسیر است. این کاربرد سوم تفسیر عبارت است از «معنادار ساختن یا معنا بخشیدن» به چیزی. زمانی که سند یا نوشته‌ای را تفسیر می‌کنیم، سومین کارویژه تفسیر را به خدمت می‌گیریم. همچنین می‌توانیم آن را به تعبیر مینکه‌ای یعنی احکام یا قضاوت‌های همه‌نگر درباره شماری از وقایع یا امور مورد استفاده قرار دهیم (نک: بخش ۴-۴، «اهمیت معنی»). احکام همه‌نگر یا کل‌نگر را می‌توان «معنابخش» چیزی دانست؛ در این مورد خاص، برای نمونه، مجموعه‌ای از پدیده‌ها، نظیر حمله به قلعه باستیل^{۱۵} یا آشوبهای برخاسته از اقدامات مجمع ضدقانون غله.^{۱۶}

۱۵. قلعه و زندان مشهور باستیل در پاریس که بنای آن در حدود سال ۱۳۶۹ میلادی آغاز شد. باستیل به صورت سمبل نفرت‌انگیزی از حکومت خودکامه و مطلقه درآمد؛ زیرا از آن به عنوان زندان و شکنجه‌گاه مخالفان سلطنت استفاده می‌شد. در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ که جماعت خشمگین پاریسی به قصد تصرف و دستیابی به ابزار مهمات این قلعه به آن حمله‌ور شده بودند تنها هفت زندانی را در آنجا یافتند. این اقدام شروع همکاری و مشارکت طبقات فرودست در انقلاب فرانسه به شمار می‌رود. ۱۴ ژوئیه - روز باستیل - به عنوان روز تعطیل ملی فرانسه درآمده است (م).

۱۶. قوانین غله Corn Laws یک رشته قوانینی بود که در قرن ۱۹ به منظور حفظ رونق و پیشرفت حاصل از

بعضی اوقات معنادار ساختن یا معنا بخشیدن به مجموعه‌های به مراتب وسیع‌تر و پیچیده‌تری نظیر تمدن مصر باستان، امپراتوری روم، یا جنگ سرد قرن بیستم، نیز امکان‌پذیر و عملی به نظر می‌رسند. همان‌طور که در بالا اشاره کردم، همچنین می‌توانیم گذشته شخصی خود و جایگاه خود در خط سیر تاریخ را نیز معنادار سازیم.

ممکن است اعتراض شود که «معنادار ساختن» مفهومی بسیار ذهنی و انتزاعی است؛ زیرا بدیهی است چیزی که برای شما معنی دارد ممکن است برای من معنایی (یا همان معنا را) نداشته باشد. این اجتناب‌ناپذیر است. هنگامی که به بحث درباره مفهوم دلالت و دال و مدلول در ارتباط با پیرس و سوسور می‌پردازیم، متوجه خواهیم شد که باید عنصر سومی نیز برای ایجاد پیوند بین دال (si n: نشانه) و متعلق یا مدلول آن وجود داشته باشد. این عنصر سوم، یعنی ایده یا مفهوم («مورد تفسیر»: interpretant یا «مدلول»: si nifie) باید ذهنی باشد - به عبارت دیگر باید در ذهن یا مغز رخ نماید. سوسور بر این نکته تأکید داشت.^{۱۷}

در طبیعت هیچ‌گونه پیوند الزامی مثلاً بین واژه «ایست» و عملی که در تقاطع و چهارراهها انجام می‌دهیم، وجود ندارد. این همواره کار مغز یا ذهن است که آن نوع پیوند یا ارتباطی را که ما آن را «معنی» می‌نامیم، برقرار می‌سازد. از این رو تفسیر در هر یک از معانی مذکور در فوق فعالیتی ذهنی و مغزی است، در حالی که تفکرات اکثر انسانها چندان مغایر هم نیست (زیرا اگر چنین می‌بود، نه زبان و نه جامعه هیچ کدام قادر به کار کردن نمی‌بودند)؛ مع ذلك این فکر که همه انسانها باید در تمام زمانها و درباره تمام موضوعات یکسان بیندیشند، نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب. لذا در نحوه «معنابخشی» افراد مختلف به چیزها تنوع و تفاوت به چشم می‌خورد (و البته باید هم چنین باشد)، حال این «چیزها» هر چه که می‌خواهد باشد، خواه واژه‌ای مثل «دمکراسی» باشد، یا پدیده‌ای نظیر انتخابات عمومی. احکام و قضاوت‌های تاریخی نظیر احکام سیاسی، اخلاقی و زیباشناختی اساساً تفسیری هستند. این سرنوشت ماست.

→ فعالیتهای کشاورزی انگلستان طی دوران جنگهای ناپلئونی وضع شده بودند. نخستین قانون غله در سال ۱۸۱۵، تنها پس از آنکه قیمت گندم تولید داخلی حدود ۸۰ شیلینگ در هر چارک افزایش یافته بود، واردات غلات به انگلستان را مجاز اعلام کرد؛ لیکن این اقدام سبب افزایش بی‌رویه بهای نان گردید به طوری که هم مصرف‌کننده و هم تولیدکننده متحمل ضرر شدند. در سال ۱۸۲۸ مالیات بر واردات غله اندکی افزایش یافت؛ لیکن این اقدام نیز چاره‌ساز نبود و مخالفت‌های شدیدی علیه قوانین غله افزایش یافت و به تشکیل مجمع ضدقانون غله Anti Corn Law League در سال ۱۸۳۸ تحت رهبری ریچارد کابدن و جان برایت، منجر شد و نهایتاً در سال ۱۸۴۶ به همت رابرت پیل قوانین مذکور لغو گردید. اقدامی که به بروز شکاف و انشعاب در حزب محافظه‌کار انجامید. (م)

۱۷۲. «تعبیر مضمحل در نشانه زبانی هم ذهنی هستند هم در مغز ما به هم می‌پیوندند.» (سوسور، ۱۹۸۰، ص ۹۸).

خدا را شکر که موجودات انسانی هستیم نه روبات. خوشبختانه ماهیت تفسیری تاریخ در معنای دوم آن (یعنی تاریخ به مثابه ارزیابی از حوادث) به طور فزاینده مورد شناسایی و اذعان قرار گرفته است.

۷-۵. درک عینیت

پنجمین و آخرین نکته مسئله عینیت است. در نگاه نخست ممکن است به نظر برسد که اتخاذ رویکرد تفسیری مستلزم نفی جست و جو برای عینیت است. ولی این طور نیست. مورخان، مانند همکاران دانشگاهی خود، تابع نوعی تعهد اخلاقی هستند یعنی جست و جو برای یافتن حقیقت در هر جایی که بتوان آن را یافت. کانت در مقاله خود پاسخی به پرسش: «روشنگری چیست؟» در سال ۱۷۸۴، پاسخ را در دو کلمه خلاصه کرد: «شهامت دانستن» (نک: کانت، ۱۹۷۷، ص ۵۴). این تعهد به دانستن، شناختن و یافتن حقیقت مورخان، دانشمندان و فیلسوفان را به طور یکسان مکلف می‌سازد. لیکن تصور می‌رود بعضی اوقات پوشش برای عینیت مستلزم کنار گذاشتن هرگونه آگاهی از ارزشهاست، یعنی همان رویکرد به اصطلاح غیرارزشی. این امر در ارتباط با علوم انسانی غیرممکن است؛ زیرا ما انسانها زنان و مردانی بیش نیستیم، در زمره خدایان نیستیم، مریخی نیستیم، روبات یا حشرات نیستیم؛ وقتی خوبی انسانها و خیر بشری را می‌بینیم نمی‌توانیم به آن اعتراف نکنیم. هیچ کس نمی‌تواند چشمان خود را به روی این حقیقت ببندد که صلح بهتر از جنگ است، سیری بهتر از گرسنگی یا تفاهم نوع دوستانه بهتر از کشتار کور و بی‌رحمانه است. از آنجا که مورخان نیز زنان و مردانی هستند که برای زنان و مردان و درباره زنان و مردان می‌نویسند نمی‌توانند، یا نباید، تظاهر یا وانمود کنند که نسبت به نیازهای بشر و خیر و سعادت بشر بی‌تفاوت هستند یا چشمهای خود را به روی این مسائل بسته‌اند. حتی تعهد و پایبندی بنیادین نسبت به حقیقت نیز به لحاظ ارزشی بی‌طرف (فارغ یا آزاد از هرگونه جهتگیری ارزشی) نیست. این «آزادی» (فارغ بودن از جهتگیریهای ارزشی) شاید در ریاضیات و منطق امکان‌پذیر باشد (گرچه حتی در اینجا نیز حضور عقلانیت ضروری و الزامی است)؛ لیکن در امور انسانی آزادی از جهتگیریهای ارزشی (بی‌طرفی ارزشی) نه تنها غیرممکن بلکه نامطلوب و مضر است. عینیت به طرح و ارائه مسائل عینی و واقعی می‌پردازد؛ لیکن هرگونه بحث و استدلال در این خصوص باید دو واقعیت ساده را مورد لحاظ و تأیید قرار دهد. یکی اینکه وقایع گذشته، گرچه اکنون دیگر در معرض ادراک قرار ندارند به هر حال به وقوع پیوسته‌اند، و در زمان خود همان اندازه واقعی و عینی بودند که وقایع و حوادث لحظه حاضر واقعی هستند. دیگر اینکه ما به هیچ‌وجه نمی‌توانیم نظری اجمالی به گذشته داشته باشیم.

گذشته را همواره باید از یک یا چند دیدگاه و چشم‌انداز خاص مورد توجه قرار داد. وانگهی، این نکته به درستی و به طور فزاینده مورد اذعان و تصدیق قرار دارد که عینیت را نباید به معنای کنار گذاشتن ارزشها یا نفی جهتگیری ارزشی دانست. اینها (از دیدگاهی خوش‌بینانه) جهتگیریها و سمت و سوی هستند که فلسفه تاریخ در راستای آنها حرکت خواهد کرد.

معرفی برخی منابع سودمند برای مطالعات بیشتر

بخش اول

شاید هنوز بهترین مقدمه بر فلسفه تاریخ کتاب دلیویو. اچ والش تحت عنوان مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ است که توسط ضیاء‌الدین علایی طباطبایی به فارسی نیز ترجمه شده و در سال ۱۳۶۳ از سوی انتشارات امیرکبیر چاپ و منتشر گردید. کتابهای فلسفه تاریخ (پرنیس هال، ۱۹۶۴) اثر ویلیام اچ. دری؛ پویش تاریخ: اهداف، روشها و جهتگیریهای جدید در مطالعه تاریخ مدرن (لانگمن، ۱۹۸۴) اثر جان تئس؛ شناخت و تبیین در تاریخ: مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ (مک میلان، ۱۹۷۸) اثر آر. اف. اتکینسون نیز برای شروع کار آثار مفیدی به شمار می‌روند. کتابهای مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ: گفتاری در محدودیتهای عینیت تاریخی (ناشر ترجمه انگلیسی: بیکن پرس ۱۹۳۸، ۱۹۶۱) اثر ریمون آرون؛ درباره تاریخ و دیگر مقالات (بلک ول، ۱۹۸۳) اثر مایکل آکشات؛ نگارش تاریخ: گفتاری در معرفت‌شناسی (ترجمه ۱۹۸۴) اثر پل وینه؛ نظریه‌ها و روایات: تأملاتی در فلسفه تاریخ (پولیتی پرس، ۱۹۹۴) اثر الکس کالینیکوس، آثاری ارزشمند ولی بسیار پیچیده هستند. اثر اخیر (از کالینیکوس) جدیدترین و احتمالاً بهترین اثر در این زمینه است.

— آر. جی. کالینگوود گرچه سلائق و شیوه‌های نگارشی خاصی برای خود دارد، لیکن در میان معدود فلاسفه انگلیسی از برجسته‌ترین نویسندگانی است که توجه جدی به تاریخ نشان داده است. از آنجا که نوشته‌های وی هم روشن و دقیق و هم نسبتاً مختصر هستند، لذا فرصت مطالعه دقیق خود شرح حال‌نگاری وی (۱۹۴۴)، و بخش پنجم کتاب نظریه تاریخ وی تحت عنوان «مؤخره» را نباید از دست نهاد. همچنین با مطالعه مقالات کالینگوود در کتاب مقالاتی در فلسفه تاریخ (۱۹۶۵)، این بحثها روشن‌تر و تکمیل خواهند گشت.

دیدگاهها و نقطه‌نظرات سه تن از بزرگ‌ترین متفکران آلمانی، خوشبختانه این بار نیز به اختصار، چشم‌اندازهای مهم ولی ناشناخته‌ای را برای خوانندگان آشکار خواهد ساخت. کانت: «طرحی برای تاریخ کلی با هدفی جهان‌وطنی» (۱۷۸۴)، «پاسخ به پرسش: روشنگری چیست؟» (۱۷۸۴)؛ هگل: درسهایی در فلسفه تاریخ جهان، مقدمه: عقل در

تاریخ (ترجمه انگلیسی ۱۹۸۰): نیچه: فواید و مضار تاریخ (ترجمه انگلیسی ۱۹۵۷). مقالات مفیدی را نیز می‌توان در آثار زیر یافت: هانس میرهوف: فلسفه تاریخ در عصر ما (۱۹۵۹): پاتریک گاردینر: نظریه‌های تاریخ (۱۹۵۹) و فریتس استرن: انواع تاریخ: از ولتر تا عصر حاضر (۱۹۷۰).

و بالاخره نباید دیدگاهها و نقطه‌نظراتی را که خود مورخان در خصوص رشته خود گفته‌اند، فراموش کرد. غیر از کالینگوود (که هم فیلسوف بود و هم مورخ) از جمله بهترین آثاری که در این زمینه می‌توان اشاره کرد عبارتند از بیان حقایق درباره تاریخ (۱۹۹۴) اثر جویس آپلبی و دیگران؛ پیشه مورخ (۱۹۵۴) اثر مارک بلوخ؛ درباره تاریخ (۱۹۸۰) اثر فرنان برادل؛ تاریخ چیست اثر ادوارد هالت کار (ترجمه فارسی حسن کامشاد، انتشارات خوارزمی)؛ بین تاریخ و اقتصاد: مقدمه‌ای بر تاریخ اقتصادی (۱۹۹۱) اثر کارلو سییولا؛ مورخ انتقادی (۱۹۶۷) اثر کیتسون کلارک؛ کاربست تاریخ (۱۹۶۹) و تاریخ سیاسی: مبانی و کاربست (۱۹۷۰) هر دو از ج. آر. التون؛ انجام تاریخ (۱۹۷۱) و مقدمات تاریخ (۱۹۷۲) هر دو از جی. اچ. هکستر؛ ماهیت تاریخ (۱۹۹۰) اثر آرتور مارویک؛ تاریخ: هدف و روش آن (۱۹۶۵) اثر جی. رنیر.



ppleb , o e , nt, L nn, and a ob, ar arel, 1994, *Tellin the Tr th abo t istor* , W. W. Norton.

ristotle 19 1. *etaph si s, ed. and tr. Sir a id oss, er man, . . ent.*

ron, a mond 19 1. *Introd tion to the hilosoph of istor : an ssa on the Limits of istori al be ti it , tr. cor c . Irwin, ca on ress 19 .*

tkinson . . 19 . *nowled e and planation in istor : an Introd tion to the hilosoph of istor* , a millan.

ann, Stephen 19 1. *Towards a riti al istori ograph : e ent Work in hilosoph of istor* , *hilosoph* , ol. , no. 21 .

ernstein, i hard . ed. 19 . *abernas and odernit* , olit ress.

ernstein, . . 1991, *The New onstellation: the thi al oliti al orizons of odernit ostmodernit* , olit ress.

osworth, . . . 1994. *plainin s hwitz and iroshima: istor Writin and the Se ond World War 194 199* . o tled e 199 .

- ottomoro, T. . 19 1. *So iolo : ide to roblems and Literat re*, re . edn, .
llen nwin.
- ottomoro, Tom, 1994. *The rankf rt S hool*, o tled e
- ra del, ernand 19 . *n istor* .tr. Sarah atthews, Weidenfeld Ni olson
- rke, cter, 19 4. *Tradition and Inno ation in enaissance Ital : a So iolo i al
pproa h*, ontana 19 2 .
- rke, cter ed. 1991. *New erspe ti es on istori al Writin* . olit ress.
- rke, cter 1992. *istor and So ial Theor* . olit ress.
- r ma, lan 1994. *Wa es of ilit: emories of War in erman and apan*, onathan
apc.
- allini os, le 19 . *akin istor : en ,St r t re and han e in So ial Theor* ,
olit ress 19 .
- allini os, le 199 . *Theories and Narrati es: effle tions on the hilosoph of istor* ,
olit ress.
- are , ohn ed. 199 . *The aber ook of S ien e*, aber.
- arr, . . 19 4. *What is istor* . en in 19 1 .
- ipolla, arlo . 1991. *etween istor and onomi s: an Introd tion to onomi
istor* , la kwell.
- lark, . itson 19 . *The riti al istorian*. einemann.
- ollin wood, . . 194 . *n ssa on etaph si s*, larendon ress.
- ollin wood, . . 1944. *n tobio raph* , en in 19 9 .
- ollin wood, . . 19 1. *The Idea of istor* , ford ni ersit ress 194 .
- ollin wood, . . 19 . *ssa s in the hilosoph of istor* , ed. William ebbins,
ni ersit of Te as ress.
- onnerton, a l ed. 19 . *riti al So iolo : Sele ted eadin s*, en in.
- an , onathan 19 . *Introd tion to ontemporar pistemolo* , la kwell.
- es artes, en 19 . *hilosophi al Writin s*.tr. and ed. . . ns ombe and . T.
ea h, Nelson 19 4 .
- ra , William . 19 . *Laws and planations in istor* , ford ni ersit ress.
- ra , William . 19 4. *hilosoph of istor* , renti e all.
- ra , William . ed. 19 . *hilosophi al nal sis and istor* , arper ow.
- ra , William . 19 . *erspe ti es on istor* , o tled e e an a l.

nn, ohn 19 . ra tisin istor and So ial S ien e on calist ss mptions in
ookwa and ettit, 19 .

liot, T. S. 19 4. *The Sa red Wood: ssa s on oetr and riti ism*, eth en 192 .

lster, on 19 9. *N ts and olts for the So ial S ien es*. ambrid e ni ersit ress.

lton, . . 19 9. *The ra ti e of istor* , ontana ollins 19 .

lton, . . 19 . *oliti al istor : rin iples and ra ti e*, llen Lane, en in ress.

lton, . . 1991. *et in to ssentials: Some e fle tions on the resent State of
istori al st d* , ambrid e ni ersit ress.

lo d, oderi k ed. 19 4. *ssa s in antitati e onomi istor* , larendon ress.

lo d, oderi k 19 9. *n Introd tion to antitati e ethods for istorians*, eth en
19 .

o el, .W. and lton, . . 19 . *Whi h oad to the ast Two icws of istor* , Yale
ni ersit ress.

ardiner, atri k 19 2. *The Nat re of istori al planation*, ford ni ersit ress.

ardiner, atri k ed. 19 9. *Theories of istor* , The ree ress.

ardiner, atri k ed. 19 4. *The hilosoph of istor* , ford ni ersit ress.

eertz, lifford 19 . *The Interpretation of li res*, t hinson 19 .

iddens, nthon 19 . *New les of So iolo i al ethod: a ositi e riti e of
Interpretati e So iolo ies*, t hinson.

iddens, nthon 19 4. *The onstit tion of So ict : tline of the Thecor of
Str t ration*, olit ress.

reene, Thomas . 19 2. *The Li ht in Tro : Imitation and is o er in enaissance
oetr* , Yale ni ersit ress.

abernas, r en 19 2. *nowled e and man Interests*. tr. erem . Shapiro,
einemann 19 .

abernas, r en 19 9. *omm ni ation and the ol tion of So ict* , einemann
19 .

abernas, r en 19 . *The hilosophi al is o rse of odernit* , tr. redri k
Lawren e, olit ress.

awkin Stephen 199 . *la k oles and ab ni erses and ther ssa* , antam.

e el, .W. . 19 . *The hilosoph of istor* , tr. . Sibree, o er bli ations.

e el, .W. . 19 . *Le t res on the hilosoph of World istor* , Introd tion: eason

- in istor*, tr. . Nisbet, ambrid e ni ersit ress 19 .
- empel, art sta 1942. The n tion of eneral Laws in istor in ardiner ed. 19 9.
- e ter, . . 19 1. *oin istor*, Indiana ni ersit ress.
- e ter, . . 19 2. *The istor rimer*, llen Lane, en in ress 19 1 .
- ill, hristopher 19 2. *ritanism and e ol tion: St dies in Interpretation of the n lish e ol tion of the 1 th ent r*, er r einemann 19 .
- obsbawm, ri and an er, Teren e eds 19 4. *The In ention of Tradition* ambrid e ni ersit ress 19 .
- ollis, artin 19 . *The nnin of eason*, ambrid e ni ersit ress.
- ollis, artin 1994. *The hilosoph of So ial S ien e: an Introd tion*, ambrid e ni ersit ress.
- ollis, artin and L ks, Ste en eds 19 2. *ationalit and elati sm*, la kwell.
- ookwa , hristopher. and ettit, hilip eds 19 . *tion and Interpretation: St dies in the hilosoph of the So ial S ien es*. ambrid e ni ersit ress 19 .
- o , a id o zens and arth , Thomas 1994. *riti al Theor* , la kwell.
- nt, l. nn 1992. *The amil oman e of the ren h e ol tion*, o tled e.
- I ers, eor e . 19 . *The erman on eption of istor ; the National Traditton of istori al Tho ht from erder to the resent*, Wesle an / ni ersit ress 19 .
- a , artin 19 . *The iale ti al Imagination: a istor of the rankf rit S hool and the Instit te of So ial esear h 192 19* . einemann.
- a , artin 19 9. e iew essa on . abermas *The hilosophi al is o rse of odernit , istor and Theor* , ol. 2 .
- ant, Imman el 1 4a. Idea for a ni ersal istor with a osmopolitan rpose , reprinted in eiss, 19 .
- ant, Imman el 1 4b. n nswer to the estion: «What is nli htenment », in eiss, 19 .
- ant, Imman el 19 . *riti e of re eason*, tr. Norman emp Smith, a millan.
- ant, Imman el 1991. *oliti al Writin s*, ed. ans eiss, tr. . . Nisbet, ambrid e ni ersit ress 19 .
- in , reston and arekh, . . eds 19 . *oliti s and perien e: ssa s resented to rofessor i hael akeshott*, ambrid e ni ersit ress.

- Turner, Stephen 1999. *Alternative frameworks*, Routledge.
- Leff, Gordon 1999. *History and Social Theory*, Routledge.
- Leach, David 1999. *The Territories of the Historian*, tr. Sian and Sian Reynolds, Routledge 1999.
- Leach, David 1999. *Imperial: a people's prison at Oman 1914*, tr. Leach, Solar Press 1999.
- Leach, David 1991. *The Mind and Method of the Historian*, tr. Sian and Sian Reynolds, Routledge 1999.
- Lloyd, Christopher 1999. *The Structures of History*, Routledge.
- MacIntyre, David 1999. *After Virtue: A Study in Moral Theory*, Routledge 1991.
- MacIntyre, David 1999. *Whose Justice? Which Rationality?*, Routledge.
- MacIntyre, Charles S. 1999. *The Unmasterable Past: History, Politics and the Modern National Identity*, Routledge.
- MacIntyre, David 1999. *The Nature of History*, Routledge 1999.
- MacIntyre, David 1999. *Selected Writings, ed. David Leach*, Routledge.
- MacIntyre, David 1999. *The Philosophy of History in our Time*, Routledge.
- MacIntyre, David 1999. *The Sociological Imagination*, Routledge 1999.
- MacIntyre, David 1999. *The Autonomy of Historical Understanding in Western Philosophy*, Routledge.
- Nietzsche, Friedrich 1999. *The Genealogy of Morals*, tr. Brian Collins, Routledge 1999.
- Nisbet, Robert 1999. *Social Change and History: Aspects of the Western Theory of Development*, Routledge 1999.
- Nozick, Robert 1999. *That Noble Dream: The Abolition of Man and the Merit of Historical Profession*, Routledge.
- Palmer, David 1999. *Pericles and His Odes*, Routledge.
- Palmer, David 1999. *Rationalism in Politics and the Social Sciences*, Routledge 1992.
- Palmer, David 1999. *History and the Social Sciences*, Routledge.
- Palmer, David 1999. *The Emperor's New Mind: On Computers, Minds and the Laws of Physics*, Routledge 1999.
- Palmer, David 1999. *The Invention of the Social Contract: A Study of the Historical Thought in the Seventeenth Century*, W. W. Norton 1999.

- ook, . . . 19 2. *olitis, Lan a e and Time: ssa on oliti al Tho ht and istor*, eth en.
- ook, . . . 19 . *The a hia ellian oment: lorentine oliti al Tho ht and the tlanti ep bli an Trandition*, rin eton ni ersit ress.
- ook, . . . 19 . *irt e, ommer e and istor : ssa on oliti al Tho ht and istor*, hiefl in the i htecent h ent r , ambrid e ni ersit ress.
- ciss, ans ed. 19 . *ant: oliti al Writin*, ambrid e ni ersit ress 19 .
- enter, . . 19 . *istor : Its rpose and ethod*, arper 19 .
- e , ohn, 19 . *e roblems of So iolo i al Theor*, o tled e e an a l, 19 1 .
- an, lan 19 . *The hilosoph of the So ial S ien es*, a millan.
- an, lan ed. 19 . *The hilosoph of So ial planation*, ford ni ersit ress.
- Sam el, aphael 1994. *Theatres of emor*, ol. 1, erso.
- Sa ss re, erdinand de 19 . *ors de Lin isti e, n rale*, ed. harles all and lbert Se heha e. a ot 191 .
- Skinner, entin ed. 199 . *The et m of rand Theor in the man S ien es*, ambrid e ni ersit ress 19 .
- Sko pol, Theda ed. 19 4. *ision and ethod in Istori al So iolo* , ambrid e ni ersit ress.
- Stanford, i hael 199 . *The Nat re of istori al nowled e* la kwell 19 .
- Stanford, i hael 1994. *ompanion to the St d of istor* , la kwell.
- Steiner, eor e 19 9. *eal resen es: Is There n thin in What We Sa* , aber.
- Stern, ritz ed. 19 . *The arieties of istor : from oltaire to the resent*, a millan 19 .
- Stoiano i h, Traian 19 . *ren h istori al ethod: the nnales aradi m*. ornell ni ersit ress.
- Stone, Lawren e 19 . *The ast and the resent e isited*, o tled e e an a l.
- St bbs, William 19 . *Le t res on arl n lish istor* , ed. rth r assall, Lon mans reen.
- Temin, eter ed. 19 . *New onomi istor : Sele ted eadin s en in*.
- Thompson, . . 199 . *stoms in ommon*, en in, 1991 .
- Tosh, ohn 19 4. *The rs it of istor : ims, ethods and New ire tions in the St d of odern istor* , Lon man.

- Deane, Paul, 1974. *Writing History: an essay on epistemology*, tr. in American Journal of Sociology, Wesleyan University Press 1974.
- Durand, Umberto 1974. *The New Science of Umberto Eco*, abridged tr. by T. Dunne in and . . . edition, Cornell University Press 1974.
- Engel, John 1994. *An Intelligent Person's Guide to History*, Knopf.
- Walsh, W. . 1974. *The Introduction to Philosophy of History* edition, Hutchinson.
- Weber, Max 1974. *The Theory of Social and Economic Organization*, tr. . . . Anderson and Talbot Parsons, Free Press 1947.
- Weber, Max 1974. *Selections in Translation*, tr. by Roth and Wittich, Cornell University Press.
- Wright, Peter 1974. *The Idea of a Social Science and Its Relation to Philosophy*, Oxford University Press.
- Wittgenstein, Ludwig 1974: *Treatise on Logic, Philosophy, Language, and Science*, tr. by G. E. Hughes and S. H. Barrett, Oxford University Press 1922.
- Wohl, Robert 1994. *Passion for Wins: Religion and Western Imagination 1914-1918*, Yale University Press.

